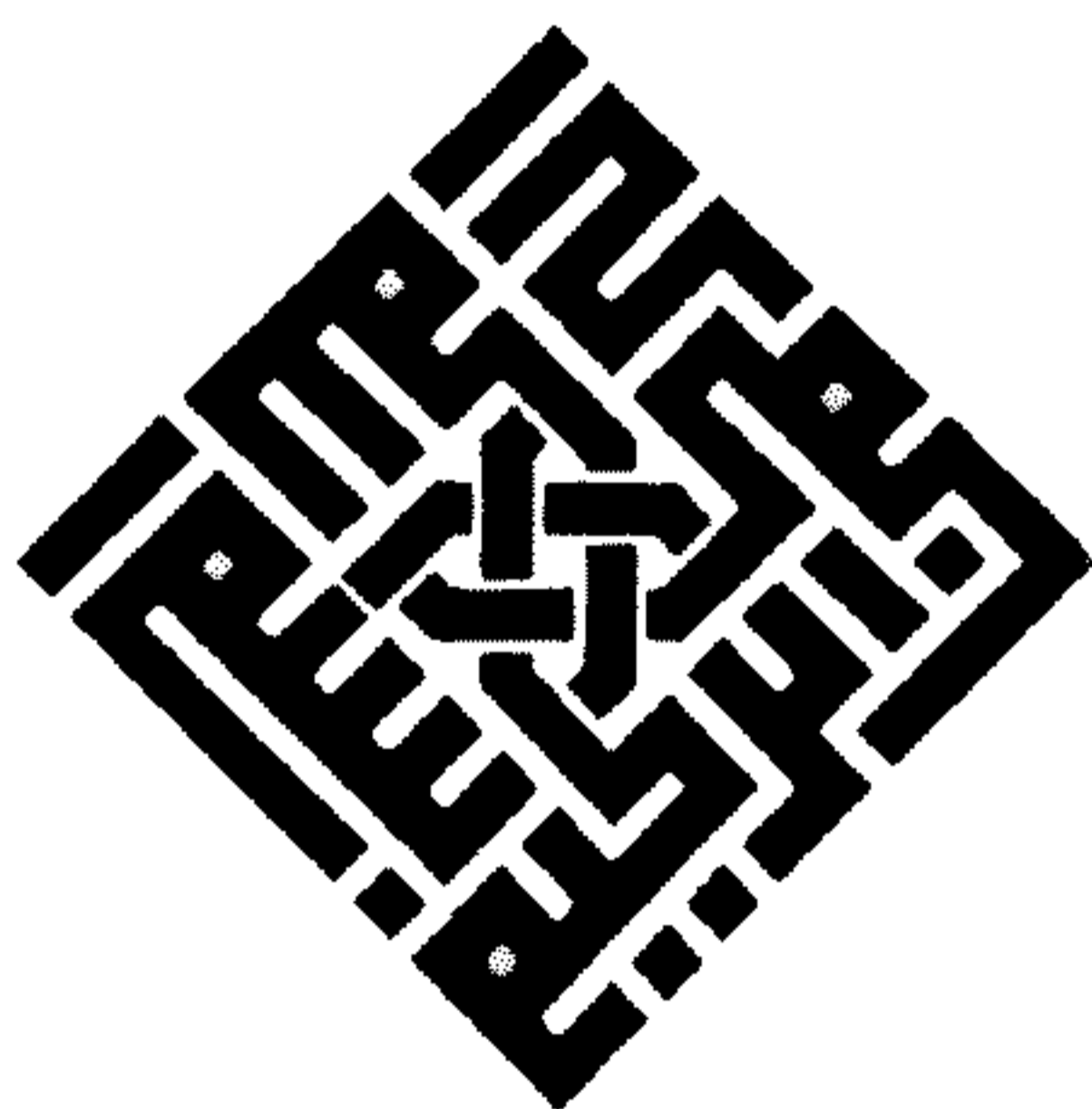


۱۵



بشار موهوم

جستاری در باب تجلیل بهائیان از شیخ احسانی و سید رشتی



سرشناسه: فیض، محسن، ۱۳۵۹ -
عنوان و نام پدیدآور: بشارت موهوم: جستاری در باب تجلیل ریفایان از
شیخ احساسی و سید رشتی / نویسنده محسن فیض.
مشخصات نشر: تهران: گوی، ۱۳۹۰.
مشخصات ظاهری: ۹۶ ص.
شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۵۶۳۷-۱۸-۲
وضعیت فهرست نویسی: فیبا
موضوع: احساسی، احمد بن زین الدین، ۱۱۶۶-۱۲۴۱ ق. -- نقد و تفسیر
موضوع: رشتی، کاظم بن فاسم، ۱۲۱۲-۱۲۵۹ ق. -- نقد و تفسیر
موضوع: بیانیگری -- دفاعیه‌ها و ردیه‌ها
موضوع: شیخیه -- دفاعیه‌ها و ردیه‌ها
موضوع: شیخیه -- عقاید
رده بندی کنگره: ۱۳۹۰ ب۵/۹ف/BP۲۳۰
رده بندی دیویی: ۲۹۷/۵۶۴
شماره کتابشناسی ملی: ۲۳۱۴۷۴۴

نشر گوی: تهران، میدان توحید، کوچه توحید، پلاک ۲۰ تلفن: ۶۶۴۲۴۱۱۳
مراکز پخش: نیک معارف: ۶۶۹۵۰۰۱۰ فروشگاه دیدار: ۲۲۶۳۱۹۰۴

بشارت موهوم

جستاری در باب بزرگداشت بهائیان از شیخ احسانی و سید رشتی

نویسنده: محسن فیض

ناشر: انتشارات گوی

لیتوگرافی: باختر

نظارت چاپ: مهفام گرافیک

چاپ دوم: ۱۳۹۱

قیمت: ۱۵۰۰ تومان

شمارگان: ۲۰۰۰ نسخه

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۵۶۳۷-۱۸-۲

۶	۱. مقدمه
۹	۲. بزرگداشت بهائیان از شیخ احساسی و سیدرشتی
۱۵	۳. نتیجه‌ی این بزرگداشت‌ها
۱۶	۴. دیدگاه‌های شیخ احساسی و سیدرشتی
۴۳	۵. نتیجه:
۴۵	۶. دلایلی برای بزرگداشت‌ها
۸۴	۷. خلاصه
۸۶	پیوست
۹۱	کتابنامه
۹۵	مقالات

۱. مقدمہ

بہائیان ادعا می کنند کہ حاملان آیینی الاهی اند. ایشان می پندارند کہ پس از دین اسلام، پیامبری جدید آمده و آن‌ها به او گرویده اند. این پیامبر، از دید آن‌ها، میرزا حسینعلی نوری است کہ نزد ایشان به بهاء الله مشهور است. در مقابل، مسلمانان دعاوی بہائیان را نادرست می دانند. آنان معتقدند کہ یکی از مشکلات مهمی کہ بہائیان با آن مواجه اند، برخی مفاهیم اسلامی است کہ مانع پذیرش درستی ادعای بهاء الله می شود. بعضی از این مفاهیم عبارت اند از: خاتمیت، قائمیت، و قیامت.

اما بہائیان در میان تبلیغات وسیع خود بر ضد اسلام و دانشمندان مسلمان، تفسیر به رأی مسلمانان از این اصطلاحات و مفاهیم و راه نیافتن ایشان را به حقیقت دین و مفاهیم بلند آن، دلیل اختلافات ذکر شده در این مقدمه، میان خود و مسلمانان می دانند. آنان برداشت مسلمانان را از متن قرآن و روایات، نادرست می انگارند

و مدّعی اند برداشت خود از این متون به صواب نزدیک تر است و مفاهیمی چون قائمیّت، خاتمیّت و قیامت را باید از منظری که آنان ارائه می‌کنند، ملاحظه کرد و به مفهومی که آنان از این کلمات برداشت می‌کنند، ایمان آورد.

از سوی دیگر، ایشان اعتقادات خاصّ خود را درباره‌ی این مفاهیم، به دو تن از علمای مسلمان نسبت می‌دهند و می‌پندارند آن دو، حقیقت اسلام را یافته‌اند. این دو تن، شیخ احمد احسائی (۱۱۶۶-۱۲۴۱ ه.ق.) و سید کاظم رشتی (۱۲۰۵-۱۲۵۹) اند. بهائیان به تبعیّت از رهبران خود، از سویی این دو عالم را بسیار می‌ستایند و ایشان را یابندگان حقیقت می‌دانند و از سوی دیگر، عقاید این عالمان را درباره‌ی مفاهیمی مانند خاتمیّت، قائمیّت و قیامت، هم‌سو با عقاید خود می‌پندارند.

من پس از مراجعه به آثار شیخ احمد احسائی و سید کاظم رشتی و بررسی آنها، نسبت‌های بهائیان به این دو را ناروا و غیر واقعی یافتم. لذا بر آن شدم تا خلاصه‌ای از آن چه را در این پژوهش به دست آورده‌ام، در اختیار خوانندگان گرامی قرار دهم. البتّه حقّ آن است که درباره‌ی این موضوع، پیروان این دو عالم که به «شیخیّه» مشهورند، در مقام دفاع و رفع اتهام از مشایخشان برآیند. من در این جا فقط به



عنوان کسی کہ مختصری با آثار شیخ احساسی و سید رشتی آشنایی دارد، این نوشته را تقدیم خوانندگان گرامی می‌کنم.

اگر فهم شیخ احمد احساسی و سید کاظم رشتی، همانند فهم بهائیان از مسأله بود، می‌توانستیم بپذیریم که در میان مسلمانان، گروه‌هایی هستند که از اصطلاحاتی مانند خاتمیت، قائمیت و قیامت، فهمی مانند بهائیان داشته‌اند؛ اما اگر خلاف این نظر به اثبات رسد، جای این پرسش از بهائیان هست که چرا عالمانی مانند شیخ احمد احساسی و سید کاظم رشتی - که به اعتراف شما به مغز دین رسیده بودند و درک عمیقی از مبانی اسلامی داشتند - راهی بر خلاف شما پیموده‌اند؟

در این مقدمه، ذکر این نکته لازم است که این جزوه قصد ورود به بررسی و تحلیل تمام عقاید رهبران شیخیه را ندارد و بیان نقل قول‌هایی از شیخ احمد و سید کاظم، به مفهوم تأیید تمام بیانات آنان نیست؛ بلکه هدف، مقایسه‌ی میان اعتقادات این دو و ادعاهای بهائیان در موارد پیش‌گفته است. من معتقدم در مجال دیگری باید به بررسی عقاید اینان نیز پرداخت و در ترازوی منطق و انصاف، عقاید خاص شیخیه را در برخی از مبانی اعتقادی سنجید.



۲. بزرگداشت بهائیان از شیخ احساسی و سیدرشتی

با نگاهی به آثار رهبران بهائی، به روشنی، می توان پی برد که ایشان در میان عالمان شیعی، برای شیخ احمد احساسی و سید کاظم رشتی احترام بسیاری قائل اند. آن ها در میان علمای شیعه، این دو فرد را واصل به حقیقت دانسته اند و معتقدند که ایشان چون دیگران اسیر اوهام نبوده اند. اینک برخی از تمجیدات بهاء الله، از این دو عالم :

۱. بهاء الله در / یقان از این دو عالم شیعی، به نورین نیرین [= دو نور درخشان] و انسان کامل تعبیر می کند. وی ابتدا ادعا می کند که پیش از ظهور هر نبی، ستاره ای در آسمان معنی ظاهر می شود که اهل زمین را به آمدن آن پیامبر بشارت می دهد. او می گوید:

در آسمان، نجمی بر حسب ظاهر پیدا می شود که مبشر است خلق سماوات



را به ظهور آن نیر اعظم. و همچنین در آسمان معنی، نجمی ظاهر می‌شود که مبشّر است اهل ارض را به آن فجر اقوم اکرم. و این دو علامت در سماء ظاهره و سماء باطنه قبل از ظهور هر نبی ظاهر گشته^۱.

سپس مدّعی می‌شود که نجم آسمان معنا برای تبشیر اهل زمین به سید باب، شیخ احمد و سید کاظم بوده‌اند:

همچنین در ارض هم نورین نیرین، احمد و کاظم، قدّس الله تربتهما^۲. پس از این نیز ادّعا می‌کند که مقصود از ظهور ستاره‌ی آسمان معنا «ظهور انسان کامل است قبل از هر ظهور برای تربیت و استعداد عباد از برای لقای آن شمس هوّیه و قمر احدیه»^۳. با این بیان، روشن است که او شیخ احمد احسایی و سید کاظم رشتی را دو انسان کامل و نورین نیرین می‌داند؛ کما این که رهبران و نویسندگان

۱) ایقان: ۴۱. بررسی این ادّعا در مجال این نوشتار نیست؛ فقط به ذکر این نکته اکتفا می‌کنم که فارغ از عدم دلیل واضح و بدون تأویل برای این مدّعا، صرف وجود نجم آسمان ظاهر و آسمان معنا، دلیل بر اثبات حقیقت مدّعی پیامبری نیست؛ یعنی - اگر مدّعا را صحیح فرض کنیم - اگر چه این واقعه پیش از هر پیغمبری رخ خواهد داد؛ اما این بدان معنا نیست که هر که این واقعه پیش از او رخ دهد، پیغمبر است. یا دلیل بر این نیست که هر گاه این اتفاق افتاد، پیامبری ظاهر خواهد شد.

۲) همان.

۳) همان.

بھائی پس از او نیز تعبیر نورین نیرین را برای شیخ احساسی و سیدرشتی به کار برده و می‌برند.^۴

۲. بھاء الله در لوح احمد می‌نویسد:

از صدر اسلام، اکثری در بحر اوہام و ظنون مستغرق؛ بعد از خاتم انبیاء و ائمہ ی ظاہرین دو نفس به حقّ واصل و به طراز آگاهی مزین، مرحوم شیخ و سید علیہما بھاء الله الابهی.^۵

۳. بھاء الله در کتاب اقتدارات، درباره‌ی نوشته‌ای از نوشته‌های شیخ احمد احساسی که مربوط به حدیث ابالبید است و میرزا حسین قمی در عراق برای او آورده بود، می‌گوید:

هذه صورة ما كتبه الشيخ الأجلّ الافضل ظهر الاسلام و كعبة الأنام الشيخ

۴) به عنوان مثال: تلخیص تاریخ نیل زرنندی: ۱۱۳.

۵) مائده‌ی آسمانی: ۴؛ ۱۳۴؛ رحیق مختوم: ۲؛ ۶۴۸.

۶) ر.ک: اقتدارات: ۲۱۰.

أحمد الأحسائيّ الذّي كان سراج العلم بين العالمين»^۷ (= این صورت چیزی است که شیخ اجل افضل، تکیه گاه اسلام و کعبه‌ی مسلمانان، شیخ احمد احسائی که چراغ علم میان مردم است، نگاشته است).
همچنین پس از اتمام نقل رساله، از رساله‌ی مذکور بسیار تمجید می‌کند که ترجمه‌ی آن چنین است:

گواهی می‌دهیم که هر یک از این کلمات درخشانده مانند چاهی است که معطل گذاشته شده و در آن، آب حیات است و در آن، یوسف علم معانی و بیان پنهان شده است و کاروان طالب علم بر سر آن چاه نیامده که سطل‌های خود را در آن چاه بیفکنند و یوسف علم را از آن چاه بیرون آورند و بگویند مبارک است آن خدایی که ملکوت و جوهر علم در دست اوست و او بر همه چیز احاطه دارد. و نیز گواهی می‌دهیم که هر یک حرف‌های این کلمات، شیشه‌ای است که در آن، چراغ علم و حکمت می‌درخشد؛ اما هیچ کس از آن چراغ استفاده نکرده؛ مگر آن که خدا خواسته است.^۸

(۷) اقتدارات: ۲۱۰.

(۸) ر.ک: اقتدارات: ۲۱۲.



۴. بهاء الله می گوید:

مقام حضرت شیخ و مرفوع سید - علیهما بهاء الله و عنایاته - بسیار عظیم است. وقتی از اوقات، این کلمه‌ی مبارکه از معدن حکمت الاهی ظاهر فرمودند یا عبد حاضر حضرت احمد و کاظم آگاه بودند و از معانی کتب الاهی مطلع و با خبر؛ نظر به جذب قلوب، بعضی بیانات فرموده‌اند و مقصود تقرّب ناس بوده که شاید به کلمه‌ی حقّ فائز شوند؛ چنانچه فائز شدند نفوسی که اول به شریعه‌ی الاهی وارد گشتند، آن حزب بوده و این فقره گواه است بر آگاهی و علم و حکمت و سبیل مستقیمی که به آن متمسک بوده‌اند. هنیئاً لهم.^۹

این در حالی است که در مواضع متعددی از نوشته‌های رهبران بهائی، به پیروی از بایئه، به ویژه سید علی محمد باب، قدح و اهانت به عالمان و فقهای مسلمان، به چشم می‌خورد. تعابیری مانند فراعنه، اسّ فساد (= پایه‌ی فساد)،^{۱۰} ثعبان بد کیش،

(۹) مانده‌ی آسمانی ۱: ۲۲.

(۱۰) ر. ک: مانده‌ی آسمانی ۸: ۷۹.



مار و عقارب (= عقرب ها)، گرگان خونخوار،^{۱۱} و... درباره‌ی عموم علمای عصر، و خطاب‌هایی هم چون حمیرا (= الاغ)^{۱۲} به برخی علما به طور خاص، برخی از شواهدی است که ادعای مرا تأیید می‌کند. نکته‌ی قابل توجه این است که این اهانت‌ها متوجه علمای عصری است که پرورنده‌ی امثال شیخ محمد حسن نجفی است؛ نویسنده‌ای که *جواهر الکلام* او، نه تنها در حوزه‌های علمیّه، کتاب مرجع در زمینه‌ی فقه است؛ بلکه هنوز متن تدریس دوره‌های دکترا در رشته‌ی حقوق است.

۱۱) ر.ک: مانده‌ی آسمانی ۵: ۱۹۴.

۱۲) ر.ک: بدیع: ۱۷۴.



۳. نتیجه‌ی این بزرگداشت‌ها

تعابیری که در تکریم‌های مذکور به چشم می‌خورد، حاکی از آن است که بهاء‌الله شیخ احساسی و سیدرشتی را کسانی می‌داند که به حقیقت رسیده‌اند. به عبارت دیگر، این دو از علمایی نیستند که -آن گونه که بهاء‌الله می‌پندارد- دست به توجیه و تأویل ناصواب آیات قرآن و فرموده‌های معصومین علیهم‌السلام زده باشند؛ بلکه حقیقت دین را آن گونه که هست بیان کرده‌اند. در نتیجه، عقایدی که این دو به عنوان عقاید اسلامی بیان کرده‌اند، از منظر بهاء‌الله حقیقت اسلام را بیان می‌کند. لذا مراجعه به آنچه شیخ احساسی و سیدرشتی در محلّ منازعات مسلمانان و بهائیان درباره‌ی عقاید اسلامی اظهار کرده‌اند، می‌تواند برای بهائیان، حجتی پذیرفته باشد. در ادامه، دیدگاه شیخ احساسی و سیدرشتی را در برخی از این موارد اختلافی، یعنی خاتمیت پیامبر اسلام، قائمیت امام دوازدهم شیعیان، و قیامت، بررسی می‌کنیم.

۴. دیدگاه‌های شیخ احساسی و سیدرشتی

۴-۱. دیدگاه شیخ احساسی و سیدرشتی در خاتمیت پیامبر اسلام
مسلمانان معتقدند که خاتمیت پیامبر اسلام به این معناست که ایشان آخرین
فرستاده‌ی الہی است و پس از ایشان پیامبر دیگری نخواهد آمد؛ اما بہائیان
معتقدند کہ پس از پیامبر اسلام دین جدیدی آمدہ و پیامبر آن دین، میرزا حسینعلی
نوری است. اینک بہ بررسی مفهوم خاتمیت در نظر شیخ می پردازیم.
بہ نظر می رسد، آن چہ از اظہار نظر شیخ احساسی و سیدرشتی دربارہی خاتمیت
پیامبر اسلام بہ ما رسیدہ، فراوان تر و صریح تر از آن است کہ بتوان برای آن توجیہ
و تأویلی ارائه داد. آن گونه کہ از آثار این دو عالم شیعی بر می آید، اعتقاد آنان در
زمینہی خاتمیت پیامبر اسلام، همان اعتقاد رایج میان مسلمانان است؛ بدین معنا
کہ آنان نیز معتقدند کہ پس از پیامبر اسلام، پیامبری و پس از دین اسلام، دینی
الہی نخواهد آمد. در این جا بہ عنوان نمونہ، بہ بخشی از تصریحات این دو در این

زمینه اشاره می شود:

۱. شیخ احساسی در رساله‌ی *حیوة النفس* می نویسد:

و هو صلی الله علیه و آله خاتم النبیین فلا نبی بعده لأن الله سبحانه أخبر فی کتابه فقال: «مَا كَانَ مُحَمَّدٌ أَبَا أَحَدٍ مِنْ رِجَالِكُمْ وَ لَكِنْ رَسُولَ اللَّهِ وَ خَاتَمَ النَّبِيِّينَ»^{۱۳} و الله سبحانه لا يقع منه الكذب لأنه قبيح و الغنى المطلق لا يفعل القبيح لعدم حاجته إلى شيء. و أخبرنا فی کتابه فقال «مَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ»^{۱۴} و قد أخبرنا صلی الله علیه و آله أنه لا نبی بعده فيكون ذلك حقاً.^{۱۵}

سید کاظم رشتی این عبارات را این گونه ترجمه کرده است:

بدان که آن حضرت صلی الله علیه و آله خاتم النبیین است و بعد از او پیغمبری نیست، به علت اینکه حق تعالی از آن در کتاب عزیز خبر داده که: «مَا كَانَ مُحَمَّدٌ أَبَا أَحَدٍ مِنْ رِجَالِكُمْ وَ لَكِنْ رَسُولَ اللَّهِ وَ خَاتَمَ النَّبِيِّينَ»^{۱۶}

(۱۳) احزاب (۳۳): ۴۰.

(۱۴) حشر (۵۹): ۷.

(۱۵) جوامع الكلم (چاپی) ۵: ۳۴-۳۵.

(۱۶) ترجمه: محمد پدر هیچ یک از مردان شما نیست، بلکه فرستاده‌ی خدا و خاتم پیامبران است. و خدا همواره بر



و حق سبحانه و تعالی از او کذب واقع نمی‌شود زیرا که کذب قبیح است و غنی مطلق فاعل قبیح نباشد و ایضاً در کتاب خود فرموده: «مَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا»^{۱۷} و خبر داد ما را آن حضرت صلی الله علیه و آله که پیغمبری بعد از خود نیست؛ پس اخذ می‌کنیم قول او را چه آن حق است از جانب خدا.»^{۱۸}

۲. شیخ احساسی در رساله‌ی شیخ محمد مسعود پس از ارائه‌ی معنایی تأویلی از روایت پیامبر اکرم (أنا و السّاعة کهاتین^{۱۹}) درباره‌ی معنای ظاهری روایت می‌نویسد: **أَمَّا ظَاهراً فَلأنّ دینه آخر الأديان الذی لیس بعده إلاّ قیام السّاعة ... و لأنّه صلی الله علیه و آله ختم النبوة ظهوره^{۲۰}.** (=امّا به لحاظ ظاهری، [گفته‌ی پیغمبر اکرم] بدین دلیل است که دین او آخرین دین است؛ دینی که پس از

هر چیزی داناست. (در ترجمه‌ی آیات قرآن کریم از ترجمه‌ی مرحوم استاد محمد مهدی فولادوند استفاده شده است.)

(۱۷) ترجمه: آنچه را فرستاده [او] به شما داد ، آن را بگیریید و از آنچه شما را باز داشت ، بازایستید.

(۱۸) جوامع الکلم (چاپی) ۵ : ۹۰.

(۱۹) امالی مفید: ۸۸.

(۲۰) جوامع الکلم (سنگی) ۲ : ۷۰.



او فقط قیام ساعت (=قیامت) خواهد بود ... و بدین دلیل است که ظهور او نبوت را پایان داد.^{۲۱}

۳. شیخ احساسی در رساله‌ی توبلیه در پاسخ به این سؤال شیخ عبدعلی بن شیخ علی توبلی که معنای این گفته‌ی جبرئیل هنگام وفات پیامبر اسلام چیست که «هذا آخر هبوطی إلى الدنيا فالآن أصد منها و لا أنزل أبداً (= این آخرین هبوط من به دنیا است؛ هم اکنون از آن صعود می‌کنم و تا ابد نزول نمی‌کنم)»، می‌گوید:
 «معناه هذا آخر هبوطی إلى الدنيا بانزال الوحي لأنّ محمداً صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ خاتم النبيين...»^{۲۲} (= معنای آن این است که این آخرین هبوط من به دنیا به واسطه‌ی انزال وحی است؛ چرا که محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ پایان دهنده‌ی

(۲۱) باید توجه داشت که اعتقاد شیخ احمد دربارہی ساعت (= قیامت) مطابق اعتقاد همه‌ی مسلمین است. این مسأله در ادامه‌ی این مقاله بررسی خواهد شد. البتہ این ادعا از همین نقل قول نیز به اثبات می‌رسد؛ این نکته را دقت در جمله‌ی شیخ روشن می‌کند. اولین حکمی که وی دربارہی دین پیامبر اسلام می‌کند، این است که آن دین «آخر الادیان» است. بلافاصله پس از این، او آخر الادیان را این گونه توصیف می‌کند که «پس از آن تنها برپایی قیامت خواهد بود». پس روشن است که شیخ قیامت را امری می‌داند که پس از «آخر الادیان» رخ می‌دهد. لذا واضح است معنایی که او از قیامت اختیار می‌کند، به معنای ارائه شده از سوی بهائیان قرابتی ندارد؛ بلکه سازگار با معنای اسلامی آن است.

(۲۲) جوامع الکلم (چاپی) ۸: ۱۶۹.

پیامبران است.)

۴. سید کاظم رشتی در رسالہی *الحجۃ البالغة* درباره‌ی شریعت پیامبر اکرم صلی اللہ علیہ و آلہ می‌نویسد:

نعتقد أنّ الشریعة السادسة حاملها محمد (ص) و أنّها ناسخة لجميع الشرايع غير منسوخة أبداً و أنّ تلك الشرايع كلّها مقدّمات لظهور شریعتہ صلی اللہ علیہ و آلہ «^{۲۳}». (= معتقدیم کہ شریعت ششم، حاملش محمد صلی اللہ علیہ و آلہ است و این کہ آن شریعت، نسخ کننده‌ی همه‌ی شرايع است و تا ابد نسخ نخواهد شد و این کہ آن شرايع، همگی مقدّماتی برای ظهور شریعت او صلی اللہ علیہ و آلہ اند.)

از این گونه تصریحات، در موارد متعدّد دیگری از نوشته‌های شیخ احسائی و سید رشتی نیز وجود دارد؛ برخی از این تصریحات را در ادامه ذکر می‌کنم:

الف. برخی تصریحات شیخ احسائی:

- *جوامع الکلم* (چاپی)، ج ۸، *مختصر الرسالة الحیدریّة*: ص ۲۸۵ (ذکر «لا

نبیّ بعده» در کنار «خاتم النبیین».)

(۲۳) الحجۃ البالغة: ۹۶.

- العصمة و الرجعة: ص ۷۸ (استنتاج «لا نبی بعده» از «خاتم النبیین»)
- جوامع الكلم (چاپی) ج ۵: ص ۳۴ (رساله‌ی حیوة النفس) (استنتاج «لا نبی بعده» از «خاتم النبیین»). این نقل غیر از نقلی است که پیش از این از رساله‌ی حیوة النفس نقل شد.
- همان: ص ۳۶ (تصریح به «فلا نبی بعده»)
- ب. برخی تصریحات سیدرشتی:
- خصائص الرسول الأعظم صلی الله علیه و آله: ص ۱۲ (بر شماری «خاتم النبیین» (با تصریح بر «فلا نبی بعده») به عنوان یکی از خصائص پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله)
- شرح آیه الکرسی: ص ۳۵۱ (تصریح به لفظ «لا نبی بعدی»)
- با این توصیفات و تصریحات، به نظر می‌رسد نتوان قول امثال میرزا ابوالفضل گلپایگانی را پذیرفت که:
- حضرت سید به انقضای اجل شریعت نبویّه و انتهای دوره‌ی اسلامیّه بعد از تکمیل قرن دوازدهم از قرون هجریّه، اخبار فرموده و قرن سیزدهم از قرون



هجریّه را میعاد ظهور حضرت موعود و تغییر شریعت ظاهریّه مقرر داشته.^{۲۴} این گونه تعبیر، شاید برای کسانی که آگاهی به نوشته‌های سیدکاظم رشتی ندارند، قابل قبول باشد، اما آنان که آثار او را حتی مروری کوتاه کرده باشند، می‌دانند که سیدکاظم، به هیچ روی، انتظار ظهور پیامبری بعد از رسول اکرم -صلی الله علیه و آله- را نداشته و آن حضرت را آخرین فرستاده‌ی الهی می‌دانسته است.

۴-۲. دیدگاه شیخ احساسی و سیدرشتی درباره‌ی امام دوازدهم شیعیان مسلمانان معتقدند که فرزند امام حسن عسکری قائم موعود است؛ همو که هم‌نام پیامبر و از نسل اوست و با قیام شکوهمند خود، جهان را پر از عدل و داد می‌کند؛ در حالی که بهائیان میرزا علی محمد شیرازی را قائم دانسته و معتقدند که او ظهور کرده و با ظهورش دوره‌ی اسلام به پایان رسیده است. با گذری بر آثار شیخ احساسی و سیدرشتی، به روشنی، معلوم می‌شود که این دو، امام دوازدهم شیعیان را با مشخصاتی که شیعیان برای او بر می‌شمارند، زنده می‌دانند و به او به عنوان حجّت حیّ خداوند اعتقاد دارند؛ او را فرزند بلافصل

(۲۴) فرائد: ۳۵۱-۳۵۲.

حضرت امام حسن عسکری علیه السلام می‌دانند و معتقدند که با ظهور آن عزیز، جهان مملو از عدل و داد می‌شود. برای نمونه، به چند بند از نگاشته‌های آنان اشاره می‌شود:

۱. شیخ احساسی در شرح *الزيارة الجامعة الكبيرة* ذیل عبارت و تولیت آخر کم بما تولیت به اولکم، پس از نقل اقوال گوناگون اهل سنت درباره‌ی قائم موعود، می‌نویسد:

«و الحق ما دلّت به الروایات من الفريقین و إجماع أهل البيت علیهم السّلام و شیعتهم و هو أنّه [=القائم الموعود] محمّد بن الحسن العسکریّ علیه السّلام عجل الله فرجه فیجوز أن یکون تولیت آخر کم الخ، بمعنی آمنت بوجود آخر کم عجل الله فرجه و سهّل مخرجه أو ببقائه و أنّه حیّ إلى أن یرج، طالست الأزمنة أو قصرت، قبل الموت أو بظهوره قبل الموت حتّی یملاها قسطاً و عدلاً كما ملئت جوراً و ظلماً.»^{۲۵} (= و حقّ آنی است که روایات فریقین و اجماع اهل بیت علیهم السّلام و شیعیان آنان بر آن دلالت می‌کند و آن این است که قائم موعود محمّد بن الحسن العسکریّ علیه السّلام عجل الله فرجه است؛ در نتیجه، عبارت «تولیت آخر کم الخ» می‌تواند به

(۲۵) شرح الزيارة ۳: ۱۳۳.



معنای این باشد که «به وجود آخرین شما -عجل الله فرجه و سهل مخرجه- ایمان آوردم»، یا به این معنا باشد که «ایمان آوردم که آخرین شما باقی و زنده است تا زمانی که پیش از وفاتش خروج کند؛ خواه [غیبتش] طولانی شود یا کوتاه»، یا به این معنا که «به ظهور او پیش از مرگ ایمان آوردم تا زمین را همان گونه که از جور و ظلم پر شده، از عدل و داد پر کند.»

۲. شیخ احسایی در شرح الزیارة الجامعة الکبيرة، ذیل عبارت محتجب بدمتکم می نویسد:

لقد روی عن رضی الدین ابن طاووس (ره) أنه قال: سمعت القائم علیه السلام بسرّ من رأى يدعو وراء الحائط...» (=از سید ابن طاووس روایت شده که گفت: قائم را در سرّ من رأى دیدم که از پشت دیوار دعا می کند...) و در ادامه، دعایی را که حضرت حجّت در حقّ شیعیان خود کرده اند، ذکر می کند. مسلماً آن کس که شیخ احسایی به عنوان قائم به او معتقد بوده، کسی بوده که سید ابن طاووس (م. ۵۶۶۴.ق.) در قرن هفتم هجری او را دیده است. و این شخص همان فرزند امام حسن عسکری علیه السلام است.



۳. شیخ احساسایی در رساله‌ی *حیوة النفس* می‌نویسد:

و يجب أن يعتقد بأنَّ القائم المنتظر عليه السَّلام حيّ موجود ... و هو
ابن الحسن العسكري الغائب المفتقد.^{۲۶}

سید کاظم رشتی این عبارات را این گونه ترجمه کرده است:

و واجب است بر هر مکلف که اعتقاد کند که قائم آل محمد، محمد بن
الحسن العسكري - علیه و علی آبائه الکرام السَّلام - حیّ و موجود است ...
و او فرزند ارجمند حضرت امام حسن عسکری علیه السَّلام، غائب مفتقد
[مفقود] منتظر مترقب است.^{۲۷}

۴. شیخ احمد در رساله‌ی *حیوة النفس*، ضمن اشاره به نام قائم، به ذکر او در حدیث
لوح اشاره می‌کند. وی می‌نویسد:

العلّة الموجبة لنصب علیّ بن ابي طالب (ع) هي بعينها العلة الموجبة
لنصب ابنه الحسن عليه السلام ثمّ الحسين عليه السلام ثمّ عليّ بن الحسين
عليه السلام ثمّ محمد بن عليّ عليه السلام ثمّ جعفر بن محمد عليه السلام ثمّ

۲۶) جوامع الكلم (چاپی) ۵: ۳۸.

۲۷) جوامع الكلم (چاپی) ۵: ۹۵.



موسی بن جعفر علیه السلام ثمّ علی بن موسی علیه السلام ثمّ محمّد بن علیّ علیه السلام ثمّ علی بن محمّد علیه السلام ثمّ الحسن بن علیّ علیه السلام ثمّ الخلف الصالح الحجّة القائم محمّد بن الحسن صلی الله علیهم أجمعین ... و كذلك خصوص النصّ علی کلّ واحد منهم من الله كما هو صریح حدیث اللّوح الذی رواه جابر بن عبد الله الأنصاری و غیر ذلك من القرآن و الأحادیث القدسیّة و من رسول الله صلی الله علیه و آله و من نصّ کلّ سابق علی من بعده...»^{۲۸}

سید رشتی عبارات او را این گونه ترجمه کرده است:

سببی که باعث نصب علی بن ابی طالب علیه السّلام شد از برای خلافت، همان بعینها سبب نصب فرزند ارجمندش حسن است علیه السّلام، پس حضرت اباعبدالله الحسین علیه السّلام و بعد از آن حضرت علی بن الحسین و بعد از آن حضرت امام محمّد باقر و بعد از آن حضرت صادق و بعد از آن حضرت امام موسی کاظم و بعد از آن حضرت امام رضا و بعد از آن امام محمّد تقی و بعد از آن حضرت امام علی نقی و بعد از آن حضرت

(۲۸) جوامع الكلم (چاپی) ۵: ۳۷-۳۸.



امام حسن عسکری و بعد از آن خلف صالح حجّة القائم محمّد بن الحسن صاحب الزّمان و مظهر الايمان و خليفة الرّحمان صلّى الله عليهم اجمعين ... و همچنین خصوص نصّ به هر یک از ایشان از جانب خداوند عالمیان؛ چنانچه صریح حدیث لوح است که جابر بن عبدالله انصاری روایت کرده و غیرش از قرآن و احادیث قدسیّه و نصّ از جابر روایت می‌کند در باب ایشان به اسامی ایشان و نصّ هر سابقی بر لاحق...^{۲۹}

علاوه بر تصریحاتی که در این سخنان، به مطابقت قائم با امام دوازدهم شیعیان شده، نکته‌ی دیگری نیز این تصریحات را تقویت می‌کند، و آن این که عقیده به ثبوت امامت امام بعد به واسطه‌ی معرفّی امام قبلی به مردم و شیعیان - که در این جا از سوی شیخ احساسی ابراز شده است - نشان از آن دارد که لازم است امام بعدی در زمان امام قبل زنده باشد. از این رو، این عقیده مستلزم این است که شخص قائم در زمان حیات امام عسکری علیه السّلام زنده باشد.

۵. شیخ احساسی در رساله‌ی سلطانیّه، درباره‌ی خلافت ظاهری ائمه علیهم السّلام

می‌نویسد:

(۲۹) جوامع الكلم (چاپی) ۵: ۹۴.

فاعلم أن الأئمة عليهم السلام إنما كانت خلافتهم الظاهرة كامنة في مدة قليلة ظهر فيها الجور و الظلم بحيث كانوا مغلوبين قدرها مائتان و ستون سنة مع زمان النبي صلى الله عليه و آله من يوم هاجر، و خلافة القائم عليه السلام كانت كامنة أيضاً في مدة وجوده إلى الآن سنة أربع و ثلاثين و مأتين بعد الألف و هي تسعمائة سنة و أربع و سبعون سنة و الدنيا مملوءة بالجور و الظلم و هو عليه السلام موجود عجل الله فرجه^{٣٠} (= بدان که خلافت ظاهری ائمه عليهم السلام، در مدت کمی که جور و ظلم در آن ظاهر شد، پنهان بود [یعنی ائمه در این مدت خلافت ظاهری نداشتند]؛ به طوری که ایشان تحت غلبه بودند و مقدار این دوره به همراه دوران پیامبر اکرم از ابتدای هجرت، ۲۶۰ سال بوده است. و خلافت قائم علیه السلام نیز در طول وجود او تا الآن - که سال ۱۲۳۴ است - که ۹۷۴ سال می شود، پنهان بوده است، [یعنی قائم تا کنون خلافت ظاهری نداشته است]، در حالی که دنیا پر از جور و ظلم است، و او علیه السلام موجود است؛ خداوند در امر فرجش تعجیل کند.

(۳۰) جوامع الكلم (سنگی) ۲: ۲۴۸.



از این بیان، روشن است قائمی که شیخ احمد احسائی به او معتقد است، نه تنها در سال ۱۲۳۴ هجری زنده بوده، بلکه ۹۷۴ سال از وجودش می‌گذشته است. جا دارد یاد آور شوم که سید باب متولد ۱۲۳۵ هجری است.

۶. سید کاظم رشتی، در السلوک الی الله در ذکر آداب هنگام خوابیدن می‌نویسد:
 ثمّ يجعل يده اليمنى تحت رأسه؛ أي وجنته اليمنى ويقرأ: «اللّهمّ إنّي أشهدك أنّك افترضت عليّ طاعة أمير المؤمنين عليّ بن أبي طالب والحسن والحسين، وعليّ بن الحسين ومحمّد بن عليّ وجعفر بن محمّد وموسى بن جعفر وعليّ بن موسى ومحمّد بن عليّ وعليّ بن محمّد والحسن بن عليّ والحجّة بن الحسن»^{۳۱}
 (=سپس دست راستش را زیر سرش یا زیر گونه‌ی راستش بگذارد و بخواند:
 خدایا من تو را شاهد می‌گیرم که تو طاعت امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب
 و حسن و حسین و علی بن الحسن و محمّد بن علی و جعفر بن محمّد و
 موسی بن جعفر و علی بن موسی و محمّد بن علی و علی بن محمّد و حسن بن

۳۱) السلوک الی الله: ۲۶.



علی و حجّة بن الحسن را بر من واجب کردی.)

موارد متعدّد دیگری نیز وجود دارد که مستقیم یا غیر مستقیم، به اعتقاد شیخ احساسی و سید رشتی به وجود امام زمان علیه السّلام، مطابق عقاید رایج شیعیان، اشاره می‌کند. در ادامه، به برخی از مواضع دیگری که شیخ احساسی و سید رشتی تصریح به اعتقادی شیعی درباره‌ی قائم موعود دارند، اشاره می‌کنم:

الف. برخی تصریحات شیخ احمد احساسی:

- شرح الزیارة الجامعة الکبيرة، ج ۱: ص ۱۳۶ (اشاره به حدیث لوح و تصریح به نام امام دوازدهم، مطابق عقاید شیعی)
- همان، ج ۲: ص ۱۵۰-۱۵۱ (تصریح به این که حضرت حجّت، فرزند امام عسکری علیه السّلام است.)
- همان، ج ۳: ص ۶۴ (اشاره به هم نام بودن قائم با پیامبر اسلام و این که فرزند امام عسکری علیه السّلام است.)
- همان، ج ۳: ص ۶۲ (توضیح درباره‌ی طولانی شدن غیبت قائم، و عدم تعیین وقت



ظهور او و تکذیب وقّاتان^{۳۲} مطابق عقاید شیعی)

- همان، ج ۳: ص ۱۵۸ (تصریح به این که قائم فرزند امام حسن عسکری علیه السّلام و زنده و موجود است.)

همان، ج ۳: ص ۲۱ (اشاره به داستان مشورت خواستن علی بن محمد علّان، دایی مرحوم کلینی، با صاحب الزّمان علیه السّلام درباره‌ی سفر به مکه. و این به معنای عقیده‌ی شیخ احساسی به زنده بودن آن حضرت در قرن‌های سوم و چهارم هجری است.)

- همان، ج ۲: ص ۵۱ (اشاره به چگونگی شهادت هر یک از ائمه و تصریح به این که خداوند حجّت منتظر را غایب کرد و بدین وسیله او را از کشته شدن توسط دشمنانش حفظ فرمود.)

- جوامع الکلم (چاپ سنگی)، ج ۲: ص ۲۹ (تصریح به غایب بودن امام در آن زمان، در تشریح حکم پرداخت سهم امام از خمس)

- جوامع الکلم (چاپ سنگی)، ج ۲: ص ۳۰۷ (ذکر صلوات بر چهارده معصوم و ذکر صلوات بر قائم با عنوان «حجّة بن الحسن»، «خاتم الاوصیاء» و القابی دیگر.)

۳۲) یعنی کسانی که برای ظهور وقت تعیین می کنند.

- جوامع الكلم (چاپی)، ج ۵: ص ۲۸۳ (در بیان این کہ قائم «محمد بن الحسن» است، در پاسخ بہ اهل تسنن)
ب. برخی تصریحات سید کاظم رشتی:
- شرح آیه الکرسی، ج ۱: ص ۲۰۷ (ذکر قائم با نام «محمد بن الحسن العسکری»)
- السلوک الی اللہ، ج ۱: ص ۶۷ (نقل قول یکی از روایات منقول از امام زمان علیہ السلام، با بیان «و قال مولانا الحجّة المنتظر»)
- الحجّة البالغة: ص ۷۱ (ذکر غیبت قائم و نام بردن از نواب اربعہ و مدعیان دروغین)
- دلیل المتحیرین: ص ۴۶ (سخن از دوران غیبت و این کہ صاحب الزمان برای شیخ مفید مرثیہ نگاشته اند.)
- اربعین حدیثاً: ص ۷۳-۷۵ (توضیح دربارہی وجہ طولانی شدن غیبت قائم و سخن از غیبت صغری و کبری)
- مسألة فی الفرق بین دوام اللہ و دوام الجنّة و النار: ۵۶-۵۸ (توضیح دربارہی وجہ



طولانی شدن غیبت قائم و سخن از غیبت صغری و کبری)

- شرح الخطبة التطنجية، ج ۳: ص ۳۹۲ (نقل دعای هر روز ماه رجب از امام زمان، مطابق نقل علمای شیعه)

البته ذکر نقل قول‌هایی از این دو برای نشان دادن این که عقیده‌ی این دو درباره‌ی قائم، مطابق عقیده‌ی شیعی است، مانند این است که در پی آوردن شواهدی باشیم برای این که یک عالم مسلمان معتقد باشد پیامبر اسلام، حضرت محمد بن عبدالله است. چنین شواهدی آن قدر انبوه است که ذکر تمام آن‌ها مستلزم ارائه‌ی تمامی آثاری است که آن عالم درباره‌ی پیامبر اسلام نوشته است. درباره‌ی شیخ احسایی و سیدرشتی نیز مسأله از این قرار است و مراجعه‌ای اولیه و بدون نیاز به تفحص کتب ایشان، مطابقت اعتقاد ایشان را در قائمیت با عقاید شیعه‌ی امامیه روشن می‌کند؛ لذا ذکر این مثال‌ها فقط از باب نمونه است.

با این تفصیل، واضح است که از دیدگاه شیخ احسایی و سیدرشتی، این گونه نیست که بیش از هزار سال باشد همه‌ی شیعیان «نفس موهومی را که اصلاً موجود نبوده»^{۳۳} باور داشته باشند؛ در حالی که این، عقیده‌ای است که بهاء الله راجع به امام

(۳۳) اقتدارات و چند لوح دیگر: ۲۴۴.



دوازدهم شیعیان دارد. اگر این پندارِ بہاءِ اللہ را بپذیریم، با توجّہ بہ شواہدی کہ
 ارائہ کردیم، معلوم می شود شیخ احسائی و سید رشتی - کہ از دید بہاءِ اللہ واصل
 بہ حقیقت بودہ اند - بہ امامی موهوم عقیدہ داشتہ اند! لذا این سؤال بدون پاسخ
 می ماند کہ چگونه می شود فردی ہم واصل بہ حقیقت باشد، ہم بہ امامی موهوم
 عقیدہ داشتہ باشد؟ در حالی کہ این، نتیجہی گفتار بہاءِ اللہ است.
 بہاءِ اللہ ہم چنین نوّابِ اربعہ را افرادی حقّہ باز معرفی می کند کہ سبب گمراہی مردم
 شدند. او می گوید:

ابوابشان، یعنی ابواب اربعہ، سبب و علت گمراہی گشتند. اگر آن حرف های
 کذبہ از آن مطالع کذب ظاہر نمی شد، نقطہی وجود روح ماسویہ فداه [یعنی
 میرزا علی محمد باب] شہید نمی گشت.^{۳۴}

این در حالی است کہ سید رشتی نوّاب اربعہ را بر حقّ می داند:
 ففی أوّل غیبتہ عین علیہ السلام ابواباً مخصوصین و أناساً معلومین قد
 ورد التوقیع لهم بالخصوص و ندب إلى متابعتهم و حذر مخالفتهم و ذکر
أن طاعتهم طاعته و معصیتهم معصیتہ ثم أوصاهم بأن يرجعوا إليهم و کلّموا

(۳۴) ریح مختوم ۱: ۵۴۹، بہ نقل از لوح ورقا.

يرجعوا إلى الامام عليه السلام من الحقوق و الأنفال يدفع إليهم و كانوا أولئك الأربعة نواباً عنه عليه السلام في وقت أول الغيبة متناوبين متبادلين لا مجتمعين و هم عثمان بن سعيد العمريّ و محمد بن عثمان و حسين بن روح و عليّ بن محمد السيمريّ و هؤلاء الأربعة بقوا في هؤلاء الفرقة و أقاموا فيها مقام حمد و شكر و هلك فيهم خلق كثير^{٣٥} (= پس او (امام زمان عليه السلام) در اول غيبتش ابوابي مخصوص و افرادي معلوم را معين كرد كه براي تخصيص ايشان توقيع وارد كرد؛ به متابعت ايشان دعوت و از مخالفتشان تحذير كرد و گفت كه طاعت ايشان طاعت اوست و معصيت ايشان معصيت او. سپس مردم را به رجوع به ايشان توصيه كرد. و تمام آن چه را به امام ارجاع مي دادند، مانند حقوق و انفال، به آن ها داده مي شد. و آن چهار نفر در ابتدای غيبت به صورت متناوب، يكي پس از ديگري، نايبان آن حضرت عليه السلام بودند. و آنان عثمان بن سعيد عمري، محمد بن عثمان، حسين بن روح و عليّ بن محمد سيمري بودند. و اين چهار نفر در اين فرقه، باقى ماندند و در آن، مقام شكر و حمد را اقامه كردند و افراد

(٣٥) الحجة البالغة: ٧١.



بسیاری درباره‌ی آن‌ها به هلاکت افتادند] و با نپذیرفتن آنها گمراه شدند].
جالب این جاست که فاضل مازندرانی، مبلغ شہیر بہایی، نیز اعتقاد بہ نواب اربعہ را بہ شیخ احساسی نسبت می‌دہد.^{۳۶}
بہ روشنی، پیداست کہ اہانت بہاء اللہ بہ حضرت مہدی عجل اللہ تعالی فرجہ و موہوم خواندن آن بزرگوار، و ہم چنین دروغ گو دانستن عالمان بزرگ دین و نایبان آن حضرت، بہ کلی، با نظر شیخ احساسی و سید رشتی متفاوت و مغایر است. روی سخن این نوشتار در این جا، با بہائیان اہل تفکر و تحرّی حقیقت است: آیا می‌توان پذیرفت کہ شیخ احمد احساسی و سید کاظم رشتی، دو عالم برجستہ‌ی دین باشند کہ بہ حقیقت شریعت دست یافته‌اند، در عین حال، در معرفّی شخصیت قائم و نواب اربعہ‌ی آن حضرت، چنین با ایشان در تضاد بود؟
البتہ لازم است یک نکتہ کہ ممکن است شائبہ‌ی عدم عقیدہ‌ی شیخ احساسی و سید رشتی بہ امام زمان را مطابق عقیدہ‌ی معمول شیعہ ایجاد کند، بررسی شود:
در برخی از نوشتہ ہایی کہ شیخ احساسی بہ سؤالات افراد مختلف در زمینہ ہای

۳۶) اسرار الآثار خصوصی (مجلد حروف ب. پ. ت. ث): ۱۰.



گوناگون پاسخ داده است، دیده می‌شود که وی از وجود و زیستن امام زمان علیه السلام تبیینی خاصّ ارائه می‌دهد. در رساله‌ی رشتیه - که در جوامع الکلم منتشر شده است - هنگامی که ملا علی بن میرزا خان گیلانی رشتی از وی درباره‌ی وجود امام زمان علیه السلام این گونه می‌پرسد که مقصود او از این که حضرت حجّت در هورقلیا زندگی می‌کند و ظهور و رجعت او در عالم مثال است، چیست؟ شیخ احساسایی این گونه پاسخ می‌دهد:

الحجّة علیه السلام فی غیبتہ تحت هورقلیا فی تلک الدنیا فی قریة یقال لها کرعة فی وادی شمروخ. و روی أنّه فی طیبة و أنّ معه ثلاثین بدلاً و کلّ هذه القرى من تلک الدنیا و هو علیه السلام ظاهر لأهلها. و أمّا إذا أراد أن یدخل فی هذه الأقالیم السبعة لبس صورة من صور أهل هذه الاقالیم و لا یعرفه احد و لا تراہ عین رؤیة معرفة حتّی تراہ کلّ عین. (=حجّت علیه السلام در [زمان] غیبتش در هورقلیا در آن دنیا، در قریه‌ای است که «کرعه» خوانده می‌شود و در وادی «شمروخ» است. و روایت شده که او در «طیبة» است و سی نفر همراه اویند و همه‌ی این قریه‌ها از آن دنیا است و او علیه السلام

برای اهل آن دنیا ظاهر است؛ اما هر گاه بخواهد در این اقالیم هفت گانه وارد شود، صورتی از صورِ اهلِ این اقالیم را می پوشد و هیچ کس او را نمی شناسد. و هیچ کس او را به نحو شناختن نمی بیند، تا این که همه ی چشم ها او را ببینند.

در باب این تبیین چند نکته به ذهن می رسد:

۱. اگر بخواهیم از عقیده ی شیخ احساسایی به امام زمان علیه السلام جمع بندی ای داشته باشیم، تصریحات فراوانی که وی درباره ی وجود امام زمان علیه السلام دارد، بر این قول ترجیح دارد و از آن جایی که قرینه ای برای ترجیح این قول به اقوال دیگر شیخ نداریم، نمی توان به میزانی غیر از تواتر برای ترجیح بین این دو قول متمسک شد.

۲. در این بیان، وجود امام عصر علیه السلام فرض گرفته شده و تنها درباره ی چگونگی زیستن آن حضرت بیانی ارائه شده است؛ لذا این قول نه تنها نتیجه نمی دهد که شیخ احساسایی امام زمان را موهوم می دانسته، بلکه عقیده ی وی را به وجود آن حضرت، به اثبات می رساند.



۳. ادامه‌ی این گفتار که درباره‌ی نحوه‌ی ظهور آن حضرت است، روشن می‌کند که شیخ احساسی به وجود امام زمان علیه السلام اعتقاد راسخ داشته است. چند فصل بعد، درباره‌ی عبارات شیخ احساسی راجع به ظهور قائم به طور مفصل گفتگو خواهیم کرد.

پس این اعتقاد شیخ احساسی - که امام زمان در عالم هورقلیا با توصیفات خاصی که او از این عالم در آثار مختلفش ارائه می‌دهد زندگی می‌کند - عدم اعتقاد او را به امام زمان نتیجه نمی‌دهد. ضمن این که وی در مواضع دیگری تصریح به زنده بودن قائم منتظر و موجود بودن او دارد.^{۳۷} لذا باید این تبیین او را به گونه‌ای تعبیر کرد که نفی کننده‌ی وجود و حیات امام زمان نباشد.

۴ - ۳. دیدگاه شیخ احساسی و سیدرشتی درباره‌ی قیامت

مسلمانان روز قیامت را به معنای برانگیخته شدن انسان‌ها پس از دنیا می‌دانند. روزی که هر کس به جزای آن چه در دنیا انجام داده، می‌رسد و نیکوکاران به

(۳۷) ر.ک: جوامع الكلم (چاپی) ۵: ۳۸. (رسالة ی حیوة النفس)

بہشت و رضوان الہی و بد کاران بہ جہنم و موضع غضب و خشم خداوند رهنمون می‌شوند؛ در حالی کہ بہائیان قیامت را برای پیروان ہر دین، ظهور دین جدید (ظہور مظهر الاهی جدید) معرفی می‌کنند.

یکی از بحث‌های مشہور شیخ احمد احسائی - کہ شاید از مهم‌ترین اسباب پیدایی اختلاف نظر درباره‌ی او و افتادن نام او بر سر زبان‌ها شد - تبیین خاصّ او از معاد جسمانی بود. اما در پس بحث از این کہ آیا معاد می‌تواند جسمانی باشد یا نہ، نکته‌ای قابل توجّہ نہفتہ است؛ و آن این کہ شیخ احمد احسائی درباره‌ی قیامت، همان اعتقاد رایج مسلمانان را داشته است. شیخ احسائی هنگامی کہ درباره‌ی معاد جسمانی بحث می‌کند، مکرراً برای موقعی کہ اجساد مردگان بہ ارواحشان باز خواهد گشت، از واژه‌ی «قیامت» استفادہ می‌کند؛ او در رسالہ‌ای در بحث معاد جسمانی، در باب جسدی کہ در دنیا است و همان در قیامت محشور می‌شود، می‌نویسد:

...ثم صيغت نطفة ثم علقة ثم مضغة ثم عظاماً ثم كسى لحماً و أنشأ خلقاً
آخر فكان إنساناً في هذه الدنيا ثم يكسر في القبور ثم يصفى في الأرض

بمعنى أن الأرض تأكل جميع ما فيه من الغرائب و الأعراض و الكثافات المعبر عنها بالجسد العنصرى و يخرج يوم القيمة هذا الجسد بعينه أعنى الموجود فى الدنيا بعينه هو الذى يخرج يوم القيمة بعد أن يصفى...^{٣٨} (=... سپس به نطفه، سپس خون بسته شده، سپس پاره گوشت، سپس به استخوان تبدیل شد؛ سپس با گوشت پوشیده شد و سپس در این دنیا، به خلقتی دیگر بدل گشت. سپس در قبرها گسسته می شود و سپس در زمین از بین می رود؛ به این معنی که زمین همه ی عجایب و وجود مادی آن را - که از آن به جسد مادی تعبیر می شود - می خورد و روز قیامت این جسد عیناً خارج می شود. منظورم این است که همان طور که در دنیا بوده، در روز قیامت هم، پس از از بین رفتن، به همان گونه خارج می شود...)

روشن است که این سخنان بدان معناست که شیخ احمد، قیامت را به معنای رستاخیز مردگان پس از به پایان رسیدن دنیا می پندارد.

گذشته از این، خود شیخ احساسی در مواضعی، صریحاً قیامت را به معنای مذکور

٣٨) جوامع الكلم (چاپی) ٥: ٥٢٨.



دانسته است؛ به عنوان مثال در رساله‌ی *حیوة النفس* می‌نویسد:
يجب أن يعتقد المكلف وجود المعاد یعنی عود الأرواح إلى أجسادهم يوم
القيامة.^{۳۹}

سید کاظم رشتی این عبارات را این گونه ترجمه کرده است:
واجب است که اعتقاد کند مکلف وجوب معاد را یعنی عود (=بازگشت)
ارواح به سوی اجساد ایشان [در] روز قیامت.^{۴۰}
حاصل این که عقیده‌ی شیخ احمد احسائی و به تبع او سید کاظم رشتی، در باب
قیامت نیز، همان عقیده‌ی رایج میان شیعیان است. لذا از دید این دو عالم نمی‌توان
این مدّعی بهاء الله را درباره‌ی قیامت پذیرفت که:

هر نفسی که به این انوار مزیئه‌ی ممتنعه و شمس مشرقه‌ی لائحه (انبیاء و
اولیاء) در هر ظهور موفق و فائز شد، او به لقاء الله فائز است و در مدینه‌ی
حیات ابدیه باقیه وارد. و این لقاء میسر نشود برای احدی الا در قیامت
که قیام نفس الله است به مظهر کلیه‌ی خود. و این است معنی قیامت که در

۳۹) جوامع الكلم (چاپی) ۵: ۴۰.

۴۰) جوامع الكلم (چاپی) ۵: ۹۷.

کلّ کتب مسطور و مذکور است و جمیع بشارت داده شده‌اند به آن یوم.^{۴۱}

۵. نتیجه

گفته شد که سه عقیده‌ی اسلامی خاتمیت پیامبر اسلام، قائمیت حضرت حجت بن الحسن و قیامت، از جمله‌ی عقایدی است که مسلمانان و بهائیان در تبیین آن‌ها اختلاف نظر دارند. در اثنای این نوشتار، نشان داده شد که نظر شیخ احمد احسائی و سید کاظم رشتی - که در عقیده‌ی رهبران بهائی، دو تن از علمای مسلمان اند که به حق واصل گشته‌اند - به عنوان قاضی مورد پذیرش بهائیان در این اختلاف، مطابق تبیینی است که مورد قبول مسلمانان است. لذا بهائیان، با توجه به نصوص رهبران خود، ناچارند تبیین‌های مسلمانان را به عنوان تبیین صحیح از این سه عقیده بپذیرند.

ناگفته نماند که این سه عقیده، عقایدی اند که در بررسی عیار ادعای رهبران بهائی حائز اهمیت اساسی اند و در فرض اثبات صحت تبیین مسلمانان از این



اصطلاحات، دعاوی بنیادین رهبران بهائی زیر سؤال می‌رود. در نتیجه، با توجه به آن چه گفته شد، می‌توان دید که شیخ احساسایی و سیدرشتی - که به ادعای رهبران بهایی حقایق اسلام را بیان می‌کنند - همان عقاید مسلمانان را ابراز کرده‌اند؛ و از آن جا که عقاید مسلمانان با اصل ادعای بهاء الله سازگار نیست، بهاء الله با تأیید معتقدات شیخ احساسایی و سیدرشتی، خود، دعاوی اش را متناقض و فاقد انسجام و سازگاری درونی ساخته است.

۶. دلائلی برای بزرگداشت‌ها

ممکن و به جاست که این سؤال پدید آید که با این توصیفات، چرا رهبران و در پی آن‌ها مبلغان بهائی، این گونه از شیخ احساسی و سیدرشتی بر خلاف دیگر علمای شیعه، به نیکی یاد کرده‌اند؟

به نظر می‌رسد دو دلیل برای این گونه بزرگداشت‌ها وجود دارد:

۶-۱. اولین دلیلی که در این باره به نظر می‌رسد، وامداری علمی رهبران بهائی نسبت به شیخ احساسی و سیدرشتی است. حضور باب در درس‌های سید کاظم رشتی^{۴۲} و ادّعای نخست او مبنی بر جانشینی سید کاظم به عنوان رکن رابع ایمان و هم‌چنین مرام شیخی پیروان نخستین باب، نظیر ملاحسین بشرویی و ملا محمدعلی بارفروشی، گواهی بر این مدّعاست. البتّه این نکته ای است که قابل تحقیق فراوان

(۴۲) به ادّعای تلخیص تاریخ نبیل: ۲۳.

است و مطالب متعدّد دیگری به جز این شواهد، باید مورد بررسی قرار گیرد؛ اما به نظر می‌رسد، تحقیق وافی درباره‌ی این مسأله نیازمند پژوهشی جداگانه و مبسوط است؛ لذا بحث مستوفی در این موضوع را به نوشته‌ی دیگری وا می‌گذارم و آن را در این جا - به جهت جلوگیری از طولانی شدن نوشته - صرفاً در حدّ یک ادّعا طرح می‌کنم.

۶ - ۲. دلیل دیگری که به ذهن می‌رسد، نقل قول‌هایی از شیخ احساسی و سید رشتی است که از سوی رهبران و مبلغان بهائی به بشارتِ ظهورِ سید باب تفسیر می‌شود. لذا برای کامل شدن این تحقیق لازم است به اقوالی که این گونه تفسیر شده‌اند، اشاره و آن‌ها را بررسی کنیم.

۶ - ۲ - ۱. نقل شیخ احمد و تفسیر میرزا ابوالفضل گلپایگانی

میرزا ابوالفضل گلپایگانی در کتاب *فرائد*، سخنی از شیخ احساسی ذکر می‌کند و آن را به بشارت او به ظهور میرزا علی محمد باب تفسیر می‌کند. وی می‌نویسد:

حضرت شیخ در جواب سؤالی که حضرت سید - قدّس الله تربتهما - از ایشان در باب منتهی الیه امر نموده، فرموده‌اند: «لا بُدّ لهذا الأمر من مقرّ و لكلّ نبأ من مستقرّ



و لا يجوز الأفصاح بالتعيين و لتعلمن نبأه بعد حين»^{۴۳} و این اشاره به ما قبل آیه است که می‌فرماید: إن هو إلا ذكر للعالمين. و مقصود از این بیان نزد اهل علم و دانش، مشهود است که مراد مبارک حضرت شیخ از «ذكر للعالمين» حضرت اعلیٰ [=سید علی محمد باب] روح ما سواہ فداہ و از کلمہ ی «بعدَ حين» ظهور این امر اعظم بوده که در سنہ ی ۱۲۶۹ ہجریہ وقوع یافتہ.^{۴۴}

استدلال گلپایگانی بدین صورت است که چون آیه ی «و لتعلمن نبأه بعد حين» -که آخرین آیه سوره ی ص است- پس از آیه ی «إن هو إلا ذكر للعالمين» واقع شده، و ضمیر «ه» در «نبأه» [=خبر آن] به «ذكر» باز می‌گردد، و ذکر نیز از القاب سید باب است، پس مقصود شیخ احساسی از درج این آیه در آخر کلامش این است که خبر از سید باب دهد؛ یعنی شیخ احساسی می‌خواهد بیان کند: شما خبر سید باب را «پس از حين» خواهید دانست. اما از آن جا که عدد ابجدی «حين» برابر با ۶۸ است، می‌توان فهمید که مقصود شیخ احساسی از «پس از حين»، سال ۶۹، یعنی

(۴۳) ناگزیر، این امر مقرباً دارد و هر خبری را محلّ استقراری است. و به دقت واضح کردن مجاز نیست؛ و خبر آن را پس از مدتی خواهید دانست.

(۴۴) فرائد: ۳۴۷.

سال انتهای امر سید باب، و ابتدای ظهور امر بهاء الله است. لذا گفته‌ی وی - آن گونه که در واقع نیز محقق شد - مطابق است با ظهور باب و بهاء الله. چند نکته درباره‌ی این تبیین قابل ذکر است:

۱. با فرض پذیرش صحّت اسناد این قول به شیخ احساسی، معلوم نیست مقصود وی از «امر» چه بوده است؛ مثلاً، با توجه به منظومه‌ی فکری شیخ احساسی، ممکن است مقصود او از امر، امر ظهور امام زمان علیه السلام، یا امر گمراه شدن مردم از ایشان بوده باشد؛ اما قدر مسلم این است که - با توجه به انبوه اظهاراتی که از شیخ احساسی ذکر شد - مقصود او قائمیت سید باب نبوده است؛ چرا که او محمد بن الحسن العسکری را قائم می‌داند.

۲. تفسیر ارائه شده به وسیله‌ی گلپایگانی سازگاری درونی ندارد؛ چرا که اگر گلپایگانی مرجع ضمیر «نبأ» را «ذکر» (که از دید او یعنی سید باب) و مقصود از امر را امر سید باب می‌داند، این خبر باید پیش از سال ۶۸ (یعنی مطابق تفسیر گلپایگانی، «قبل حین») دانسته شود؛ چرا که خبر امر سید باب (چه بابت او باشد؛ چه قائمیتش، چه مظهریتش، چه کشته شدنش) پیش از سال ۶۸ دانسته شد؛ حال

آن کہ در کلام نقل شده «بعد حین» آمده است. اگر مقصود گلیپایگانی این باشد کہ منظور، خبرِ انتہای امرِ سید باب و در حقیقت، بشارت بہ ظہور بہاء اللہ است، باز ہم معضل رفع نمی شود؛ زیرا اولاً خود بہاء اللہ در صدد این نبوده کہ اثبات کند شیخ احساسی و سید رشتی بہ او بشارت داده اند؛ بلکہ در پی اثبات این بوده کہ آن دو، مبشر سید باب اند. ثانیاً منتهی الیہ امر سید باب، اگر کشتہ شدنش در نظر گرفته شود، سال ۶۶ بوده است کہ با این تفسیر سازگار نیست؛ و اگر مقصود، نسخ شریعتِ او توسط بہاء اللہ باشد، منتهی الیہ امر، سال ۸۷ با نوشتن کتاب اقدس است، نہ سال ۶۹. خود بہاء اللہ در ایقان (کہ آن را در سال ۷۸ نوشته) تصریح می کند کہ این عصر، عصر بیان است و مدینہی الہیہ کتاب بیان.^{۴۵} لذا قطعاً منتهی الیہ امر باب از دید بہاء اللہ نمی توانستہ سال ۶۹ باشد.

۳. حتی اگر هیچ یک از نکات قبل مورد توجہ قرار نگیرد، باز جای سؤالاتی باقی است: از کجا معلوم منظور از ۶۹، ۱۲۶۹ بوده است؟ شاید ۱۳۶۹ یا ۱۴۶۹ منظور بوده باشد. ہم چنین از کجا معلوم کہ منظور از «بعد»، یک سال بعد است؟ شاید ۳۰ روز یا ۳۰ سال بعد مورد نظر باشد. ضمناً حتی اگر ہمہی این ها، بشارت بہ فردی

(۴۵) ر.ک: ایقان: ۱۳۱.



باشد که در آن سالیان ظهور کرده است، آیا فقط سید باب و بهاء الله در آن سالیان ظهور کرده اند؟ شاید منظور افراد دیگری باشند که در آن سالیان ظهور کرده اند؛ کما این که در آن سال‌ها ۲۵ نفر در بغداد ادعای من یظهره اللّٰهی^{۴۶} داشته اند.^{۴۷}

۴. ضمناً نبیل زرنندی نیز در جایی دیگر «و ستعلمنّ نبأه بعد حین»^{۴۸} را به عدم تعیین وقت معنا کرده است^{۴۹}؛ همان گونه که از ظاهر واژه‌ی حین (که به معنای «مدّت زمان غیر معین» است^{۵۰}) نیز بر می آید. او نقل می کند که:

سید نامه ای به شیخ نوشت... از جمله، نگاشته بود تا کی باید تحمل جهل و تعصب این قوم عنود را نمود؟ زمان ظهور و میعاد موعود کی خواهد بود تا من از شرّ اعداء خلاص شوم؟ شیخ در جواب او نوشت: توکل به خدا کن و از ظلم مخالفین محزون مباش. عن قریب، خداوند سرّ این امر را آشکار کند و پرده از چهره‌ی مقصود بر اندازد.

۴۶) «من یظهره الله» موعود کتاب بیان است.

۴۷) حضرت بهاء الله: ۱۰۳.

۴۸) قابل ذکر است که اگر مقصود نبیل نقل آیه‌ی قرآن بوده باشد، آیه را به اشتباه نقل کرده است؛ چرا که در قرآن به جای «ستعلمنّ»، «لتعلمنّ» است.

۴۹) تلخیص تاریخ نبیل زرنندی: ۲۲.

۵۰) الحین: ... وقت من الدّهر مبهم یصلح لجمیع الأزمان کلّها، طالت أو قصّرت، یكون سنّه و أكثر من ذلك. (لسان العرب: ۱۳: ۱۳۳)



بیش از این چیزی نمی گویم و وقتی معین نمی کنم و این آیه را نیز در ضمن این جواب نوشت: و ستعلمن نبأ بعد حین...»

ذکر این نکته خالی از فایده نیست که پیش از گلیایگانی، خود بهاء الله و عبدالبهاء نیز این بیان را ارائه کرده اند که بیان ایشان نیز با ابهاماتی همراه است.

بهاء الله - آن گونه که اشراق خاوری در حقیق مختوم نقل می کند - می نویسد:

در بیان این فقره «و ستعلمن نبأ بعد حین» تفکر فرمایید. این آیه مبارکه را حضرت سید مرحوم - علیه بهاء الله الابهی - و همچنین شیخ - علیه من کل بهاء ابهاه - قبل از ایشان و همچنین نقطه‌ی اولی - روح من فی الملكوت فداء - ذکر فرموده‌اند و کلّ به این ظهور اعظم نسبت داده‌اند؛ چه که بعد از اكمال وعده‌ی شصت و هشت، در تسع [=نه]، این امر اعظم ابداع اعلی [=بزرگ‌تر بدیع‌تر بلندمرتبه‌تر] از افق اراده‌ی مالک وری [=مخلوقات] مشرق [=تابنده] [می‌شود]، و ظاهر این است که نقطه‌ی اولی روح ما سواه فداء می‌فرمایند: «و فی سنة التسع انتم کلّ خیر تدرکون» و در مقام دیگر

می فرمایند: «و فی سنة التسع أنتم بقاء الله ترزقون»^{۵۱}.

همچنین عبدالبهاء می گوید:

حضرت نور بهشتی جناب حاجی سید کاظم رشتی علیه التّحیّة و الثّناء از شمع انجمن رحمانی حضرت شیخ مرحوم احساسی سؤال فرمودند که مآل [نتیجه] امری که در او هستند چیست و به چه انجامد؟ حضرت شیخ در جواب مرقوم فرموده‌اند و در کتب و رسائل در دست شیخیه مذکور است که «لابدّ لهذا الأمر من مقرّ و لكلّ نبأ من مستقرّ و لا يجوز الجواب بالتّعیین و ستعلمنّ نبأه بعد حین»^{۵۲} ملاحظه کن که به چه وضوح، بیان می فرماید که مستقرّی به جهت این امر مقرر، لکن تعیین شخص به اسم و رسم جائز نه؛ بعد می فرماید آیه‌ی مبارکه‌ی قرآن را؛ ملاحظه کن که می فرماید: «إن هو إلا ذکر للعالمین و ستعلمنّ نبأه بعد حین» یعنی آن مستقرّ ذکر الله است و آن چه او خبر می دهد، در سنه‌ی بعد شصت و هشت که مطابق عدد «حین»

(۵۱) ترجمه: و در سال نه، شما به لقای خداوند روزی داده می شوید.

(۵۲) ریحق مختوم ۱: ۶۹۵.

(۵۳) ناگزیر، این امر مقرّی دارد، و هر خبری را محلّ استقراری است. و به دقت پاسخ دادن مجاز نیست؛ و خبر آن را پس از مدّتی خواهید دانست.



است و «بعد حین» شصت و نہ است، ظاہر و واضح می شود؛ یعنی نتیجہ می بخشد؛ چنان چہ فرمودہ است حضرت اعلیٰ: «ثمَّ أنتم فی سنة التسع کلَّ خیر تدرکون».^{۵۴}

نکاتی چند دربارہی این دو بیان بہ نظر می رسد:

۱. این تبیین از عبارتِ سید باب (ثمَّ أنتم فی سنة التسع کلَّ خیر تدرکون) تنہا تبیینِ ارائه شدہ نیست؛ لذا نمی توان آن را یقینی دانست. یکی دیگر از تفسیرهای ارائه شدہ دربارہی سنہی تسع، تفسیری است کہ عزّیّہ ی نوری (خواہر بہاء اللہ) ارائه می دہد؛ او سنہی تسع را - کہ در آن، تمام خیر بہ دست می آید - بہ سال ۱۳۰۹ (سال مرگ بہاء اللہ) تفسیر می کند؛ چرا کہ آن، سالی است کہ مخالفِ بزرگِ جانشین بہ حقّ سید باب از دید او (یعنی میرزا یحیی صبح ازل) از دنیا رفتہ است.^{۵۵} ممکن است گفتہ شود در این جا، دلیلی برای تأویل ۹ بہ ۱۳۰۹ وجود ندارد؛ اما

(۵۴) ریح مختوم ۱: ۶۹۴-۶۹۵.

(۵۵) میرزا یحیی صبح ازل، برادر کوچک تر بہاء اللہ بود کہ پس از سید باب زعیم بابّیہ شد. پس از سالیانی میان او و برادرش اختلافات شدیدی پیش آمد کہ موجب جدایی راہ این دو از یکدیگر شد. برای تفصیل این رخداد، ر. ک: پیدایش (از ہمین مجموعہ).

این گفته نمی تواند مورد پذیرش قرار گیرد؛ چرا که در همین گفتار، ۹ و ۶۹ به ۱۲۶۹ تأویل شده اند؛ لذا این ایراد نمی تواند از دید یک بهایی به عزّیه خانم وارد شود. اگر چه به نظر من، مادام که دلیل دیگری غیر از آن چه بحث دربارهِی آن است، نداشته باشیم، تفسیر ۹ و ۶۹، به ۱۳۰۹ و ۱۲۶۹ روا نیست.

۲. اگر چه هم بهاء الله و هم عبدالبهاء تصریح کرده اند که شیخ احساسایی به آیهی قرآن اشاره کرده است، این دو آیهی قرآن را به اشتباه نقل کرده اند؛ چرا که لفظ آیهی قرآن «و لتعلمنّ نبأه بعد حین»^{۵۶} است؛ در حالی که این دو «و ستعلمنّ نبأه بعد حین» نقل کرده اند.

۳. دیده شد که شیخ احساسایی و سید رشتی، موعود را حجّة بن الحسن العسکری می دانسته اند؛ لذا نمی توان این قول بهاء الله را که «کل به این ظهور اعظم نسبت داده اند» پذیرفت. این ادّعا، اصل محلّ نزاع است و اثبات بدون دلیل آن، مصادره به مطلوب. به عبارت دیگر، صرف این که بشارتی داده شده را - که نفس این بشارت نیز ظاهرش بر عدم تعیین وقت دلالت می کند - نمی توان دلیل بر این گرفت که

(۵۶) ص (۳۸): ۸۸.



آن بشارت، تبشیر بہ بہاء اللہ است؛ بلکہ برای کسی کہ با آثار شیخ احساسی و سید رشتی آشنا باشد، روشن است کہ ہر بشارتی، اولاً باید دربارہی حجّۃ بن الحسن العسکری باشد؛ مگر این کہ دلیل دیگری از جای دیگری از گفتہ ہای ایشان ذکر شود کہ بر بشارتی بہ بہاء اللہ یا باب یا ہر فرد دیگری دلالت کند.

۴. توضیح دادہ شد کہ این کلام بہاء اللہ (آغاز ظہور او در سال ۱۲۶۹) با گفتہی او در ایقان - کہ در سال ۱۲۷۸ نوشتہ شدہ - کہ می گوید اکنون دورِ بیان (یعنی عصرِ دینِ سید باب) است، در تعارض است.

۶ - ۲ - ۲. نقل شفاهی از سید کاظم و تفسیر گلپایگانی

یکی دیگر از بشاراتی کہ گلپایگانی از قول سید رشتی نقل و آن را بہ ظہورِ سید باب تفسیر می کند، این نقل است کہ:

مکرراً حضرت سید در مجالس، ذکرِ فراق می فرمودند و از قرب زمان وفات و انقضای حیات خود اخبار می نمودند و بعضی از دوستان ایشان از این خبر محزن [= ناراحت کننده]، اظهارِ حزن می کردند و آن حضرت در جواب



ایشان فرموده‌اند که آیا نمی‌خواهید من بروم و صاحب حقیقی شما ظاهر شود؟ و به اصرح بیان به دوستان صادق و اصحاب خالص خود فرمودند که بعد از من ساکن نشوید؛ بگردید و معدن علم الاهی را بجویید. چه که او موجود است و البته ظاهر خواهد شد.^{۵۷}

اما به نظر من این نقل محلّ تأمل و تردید بسیاری است؛ زیرا:

۱. تنها ناقل این نقل گلپایگانی است و من آن را با جستجو در آثار شیخ احمد و سید کاظم نیافتم. خوب بود که گلپایگانی، سند این نقل قول را بیان می‌کرد تا راه برای بررسی درستی یا نادرستی این نقل قول فراهم باشد. لذا نمی‌توان بدین نقل اعتماد قاطع حاصل کرد.^{۵۸}

۲. این قول بدین معناست که سید رشتی میان وجود خود و ظهور صاحب حقیقی، تعارض می‌دیده و معتقد بوده که تا او هست، موعود نمی‌آید و ظهور صاحب حقیقی منوط به رفتن اوست. در واقع با این نقل قول، باید حدس زد که سید کاظم، اطمینان

(۵۷) فراند: ۳۴۷.

(۵۸) به نظر می‌رسد گلپایگانی این گفته را از یکی از الواح بهاء الله اخذ کرده باشد. بهاء الله می‌گوید: «در اواخر، مکرّر حضرت سید علیه من کل بهاء ابهاه می‌فرمودند: «آیا نمی‌خواهید من بروم و حق ظاهر شود؟» (مانده‌ی آسمانی ۱: ۲۲). به هر صورت، برای این نقل، مأخذی غیر بهایی لازم است.



داشته است که تا او زنده است، قائم موعود ظهور نخواهد کرد. هر چند که این نتیجه خود بیان گر نادرست بودن نقل قول گلپایگانی از سیدرشتی است. چرا که طبق احادیث مختلفی که در مورد ظهور حضرت قائم در دست است، هیچ کس زمان ظهور آن حضرت را به جز خداوند متعال نمی داند. سید کاظم هم از این قاعده مستثنی نبوده است. سیدرشتی نمی توانسته است که ادعا کند تا او زنده است، حضرت قائم ظهور نخواهد کرد. چرا که این سخن، با اعتقاد شیعیان و شیخیان در مورد آن حضرت در تناقض کامل بوده و کسی چنین ادعایی را از او نمی پذیرفته است.

از این نکته که بگذریم، باید گفت که خود سیدرشتی در مواضع متعدّد، آرزوی تعجیل ظهور موعود را می کرده است. ظاهر این درخواست، بدان معناست که خود او معتقد بوده که میان ظهور قائم و وجود او منافاتی نیست؛ بلکه مشتاق بوده که خود نیز باشد و زمان ظهور را درک کند؛ لذا صدور چنین کلامی از سیدرشتی بسیار بعید می نماید و صحت نسبت آن به او تضعیف می شود.

۳. حتی اگر این کلام از سیدرشتی باشد، با مراجعه به آثار وی - که بخشی از آن را در بخش اعتقاد او در مسأله‌ی قائمیت ذکر کردیم - مشخص می شود



کسی که سید رشتی به وی بشارت داده، امام دوازدهم شیعیان و فرزند امام حسن عسکری، یعنی حضرت مهدی -عجل الله تعالی فرجه الشریف- است، نه سید باب. و این بشارت -بر فرض صحت- از این باب بوده که سید رشتی گمان می‌کرده زمین از ظلم و جور پر شده و ایام ظهور حجة بن الحسن علیه السلام نزدیک است. کما این که این روش در برخی علمای پیش از سید رشتی و پس از او نیز رواج داشته است. حتی امروزه نیز برخی از علمای دین چنین عقیده‌ای را رواج می‌دهند.

۴. ظاهر بیان سید کاظم در این که می‌گفته معدن علم الاهی را بجوید، امر به جستجو برای «قریه‌ی ظاهره‌ی» پس از خود است، نه مهدی؛ خواه این مهدی حجة بن الحسن باشد، خواه سید باب. نقش کلیدی «قریه‌ی ظاهره» یا «رکن رابع ایمان»^{۵۹} در منظومه‌ی اعتقادی سید رشتی، امری است که بر کسی پوشیده نیست؛ و خصائصی که وی برای این مقام بر می‌شمرد، شاهد این مدعاست که

۵۹) برای آشنایی اجمالی با عقیده‌ی «رکن رابع ایمان» یا «قریه‌ی ظاهره» در نظر شیخیه، ر.ک: پیدایش و مهدی ستیزان از همین مجموعه. برای آشنایی مفصل‌تر، ر.ک: الشیخیه، نوشته‌ی سید محمد حسن آل طالقانی.



ظاهر این عبارت، توجّہ دادن به «رکن رابع ایمان» است. سنجشِ نفسِ اعتقاد به رکن رابع ایمان را به نوشتہی دیگری موکول می‌کنم. ناگفته نماند کہ ادّعی سید باب نیز در پنجم جمادی الاولی ۱۲۶۰ هـ دعوی رکنیت و بایّت امام دوازدهم شیعیان بوده است؛ کما این کہ تا سالیانی، ادّعی او همین بوده است. تفسیر سورهی یوسف (کہ نوشتہ ای است - به حسب ادّعا - مربوط به آن شب) گواہ این مطلب است. یاد کردن از امام دوازدهم شیعیان به گونه‌های مختلف و خود را بندهی او دانستن کہ در تفسیر سورهی یوسف وجود دارد، روشن می‌کند کہ سید باب در ابتدا به محمّد بن الحسن به عنوان امام دوازدهم معتقد بوده است و نشان می‌دهد کہ ادّعی او چیزی جز جانشینی سید کاظم در طریقهی شیخیّه نبوده و اختلاف شیخیّه با بایّه نیز در ابتدای امر، نزاع بر سر موضوع (مصدق) بوده است، نه اصل حکم.^{۶۰} از مجموع آن چه گفته شد، می‌توان نتیجه گرفت کہ این بیان سید کاظم را نمی‌توان به بشارت او به سید باب تفسیر کرد.

(۶۰) برای مثال: ر.ک: رحیق مختوم ۱: ۳۴. (اشراق خاوری از صفحه ی ۳۳ تا ۳۷ جلد ۱ رحیق مختوم، بخشی از تفسیر سورهی یوسف (قیوم الاسماء) را نقل کرده است.)



۶ _ ۲ _ ۳ . تفسیر گلپایگانی از یکی از نوشته‌های سید کاظم

یکی دیگر از سخنانی که گلپایگانی برای اثبات بشارت او به سید باب می‌آورد، نوشته‌ای از سید کاظم است که در آن درباره‌ی ظهور دو اسم آسمانی و زمینی پیامبر اسلام سخن می‌گوید. سخن وی در این نوشته این است که برای کامل شدن دوره‌ی ظواهر اسلام، دوازده قرن لازم است و پس از این دوازده قرن، دوره‌ی بواطن آن فرا می‌رسد. به عقیده‌ی او، مروج دوره‌ی ظاهر، مظهر اسم زمینی پیامبر اسلام (یعنی محمد) است^{۶۱} و مروج دوره‌ی باطن، که در قرن سیزدهم (پس از دوازده قرن ترویج ظاهر) ظهور می‌کند، مظهر اسم آسمانی پیامبر اسلام (یعنی احمد) است^{۶۲}. گلپایگانی معتقد است این نقل سید رشتی بر انتهای دوره‌ی اسلام در ابتدای قرن سیزدهم دلالت دارد و اشارتی است به ظهور سید باب. وی پس از نقل نوشته‌ی سید رشتی، می‌نویسد:

و خلاصه‌ی ترجمه‌ی این نغمه‌ی ملکوتی که برغم انف جاحد مکابر [=به

(۶۱) مقصود، شخص پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله است.

(۶۲) مقصود، شیخ احمد احسائی است.

کوری چشم انکار کننده‌ی مغالطه‌گر [مانند نفحه‌ی جنت [=بوی بهشت] و نسیم رحمت، قلوب اهل استعداد را روان بخش و فرح‌انگیز است، این است که هر آینه، از برای حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم دو اسم است: اسمی در ارض، و آن محمد است، و اسمی در سماء و آن احمد است. و مقصود از اسم ظهور است؛ یعنی از برای حضرت رسول دو ظهور است: ظهور اول در عوالم ظاهریه که متعلق به ظواهر بدن است از احکام و افعال و صفات و کینونات آن، و مظهر این ظهور، و موقع این نور مسمی به محمد است، و ظهور ثانی آن حضرت در عوالم باطنیه است و اسرار غیبیه، و مظهر این ظهور مسمی به احمد است. و چون خلق در قوس صعودی^{۶۳} واقع‌اند، و هر چه نزدیک به این قوس باشد، غلیظ‌تر و کثیف‌تر [=مترکم‌تر] است، و هر چه دورتر شود، و مبدأ نزدیک آید، رقیق و لطیف گردد. و از عهد حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم در سر هر صد سال ظاهر می‌شد نفسی که مروج احکام مناسبه به این مقام باشد؛ زیرا که

(۶۳) از دیدگاه حکمت متعالیه، این اصطلاح به معنای «سیر از خلق به سوی حق» است.

مبدأ قوس برای تربیت به احکام ظاهریّه بود و لهذا آن مروّج، احکام را مناسب ظواهر رعیت ترویج می نمود و چون بدن ظاهری دو مقام دارد: مقامی که به عروض احوال و تغییر موضوعات مختلف گردد و مقامی که مقتضی تغییر و اختلاف نباشد.^{۶۴} و چون هر مقامی چنان که در سابق بیان نمودیم، در شش اطوار تکمیل می یابد، لذا احکام ظاهریّه که مقتضای ظهور اسم محمد بود، در دوازده مائه [=قرن] تکمیل یافت. و در هر مائه مروّجی که احکام را ترویج دهد و حلال و حرام را بیان فرماید و مخفیّات را ظاهر کند و مجملات مائه‌ی سابقه را تفصیل دهد و مبهمات آن قرن را بیان نماید، ظاهر شد. و بالجمله، این عالم عامل و فاضل فاضل، غصن [=شاخه‌ی] شریعت را سیراب می نمود و آن را نضرت [=تازگی] و طراوت می بخشید. تا آن که اجل کتاب سر آمد و قرن دوازدهم تمام گردید. در این حال، بعض از کاملین ظهور نمودند و پاره‌ای از بواطن مخفیّه [=باطن‌های پنهان] و مطالب مطویّه [=پیچیده] را از برای بالغین و واصلین ظاهر فرمودند؛

(۶۴) علی القاعدة مقصود سید از دو مقام بدن ظاهری، جوهر جسم (مقامی که مقتضی تغییر و اختلاف نیست) و اعراض آن (مقامی که به عروض احوال مختلف می گردد) است.

چنان‌که شیخ اکبر (یعنی حضرت شیخ احساسی قدس الله تربته) به این نکته عامل شد و حقایق مطالب را تحت الفاظ و عبارات مخزون داشت و درر مکنونه را در اصداف اشارات ودیعه گذاشت تا برای مروجین آن، معاونتی باشد و برای ظاهر کنندگان آن، ذخیره و قوتی گردد. پس چون صد سال دوازهمی سر آمد و دوره‌ی اولی که متعلق به ظواهر بود از برای شمس نبوت و دوازده دوره بالتبع از برای قمر ولایت به انجام رسید، لهذا دوره‌ی اولی تمام شد و مقتضیات آن دوره نیز انقضا یافت. و کره‌ی [=مرتبه‌ی] ثانیه در دوره‌ی اخیری از برای ظهور بواطن و اسرار است و بروز حقایق مخبیه [=پنهان] تحت حجب و استار (مقصود حضرت سید قدس الله روحه ظهور بطون آیات قرآن و سایر صحف سماویه است که ترقی عقول بشر و تقدم نوع انسان و بروز و ظهور نتایج آن در عالم ظاهر تابع کشف این معانی و ظهور این مفاهیم بود و آن به حکم آیه‌ی کریمه‌ی «هل ينظرون إلا تأويله يوم يأتي تأويله يقول الذين نسوه من قبل قد جاءت رسلنا بالحق» و آیه‌ی مبارکه‌ی «بل كذبوا بما لم يحيطوا بعلمه و لما يأتيهم تأويله». چنان‌که



سابقاً مفصلاً و مشروحاً ذکر شد، موقوف بود به ظهور قائم آل محمد و قیام روح الله جلّ ذکرهما و عزّ اسمهما) و بعبارة اخرى، دوره‌ی اولای شمس نبوت از برای تربیت ابدان و ارواح متعلقه به آن بود و مثل آن مثل جنین است در بطن ام. و کرّه‌ی ثانیه از برای تربیت ارواح مقدّسه است و نفوس مجردی غیر مرتبطه به اجسام و مثل آن مثل تربیت ارواح است هنگام بلوغ به تکلیف در این دنیا. پس چون دوره‌ی اولای شمس نبوت که متعلق به ظواهر بود به اقتضای اسم محمد، سرآمد، دوره‌ی ثانیه‌ی شمس نبوت که متعلق است به تربیت بواطن، فرا رسید و ظواهر در این دوره تابع بواطن است؛ چنان که در دوره‌ی اولی، بواطن تابع ظواهر بود. و در این دوره، اسم رسول الله صلی الله علیه و آله و سلّم همان اسم سماوی آن حضرت، احمد، خواهد بود؛ چنان که اسم مروّج این مائیه‌ی آخری نیز احمد بود. و ناچار است که صاحب دوره‌ی ثانیه از خوش‌ترین ارضی من حیث العذوبة ظهور فرماید و از بهترین هوایی من حیث اللطافة طلوع نماید (الی آخر کلامه) اعلی الله مقامه فی حظائر القدس و کرم وجهه بلقائه فی محافل الأوس.



اکنون از ارباب انصاف و عدل رجا می‌نماییم که قدری در این بیانات عالیه - که بنفسها بر علو مقام قائل آن شهادت می‌دهد - به دقت تدبّر و تأمل فرمایند که چگونه حضرت سید به انقضای اجل شریعت نبویّه و انتهای دوره‌ی اسلامیّه بعد از تکمیل قرن دوازدهم از قرون هجریّه اخبار فرموده و قرن سیزدهم از قرون هجریّه را میعاد ظهور حضرت موعود و تغییر شریعت ظاهریّه مقرر داشته.^{۶۵}

این نوشته‌ی طولانی، حاوی برخی نکات است که باز ما را در پذیرش بشارت بودن آن برای سید باب به تردید جدی می‌اندازد:

۱. گلپایگانی در یک موضع، در ترجمه‌ی عبارات به خطا رفته است. سید رشتی می‌نویسد:

«و لا بدّ أن يكون من أعذب أرض و أحسن هواء»^{۶۶} (و او باید از گواراترین زمین و بهترین هوا باشد)

و این عبارت را در توصیف شیخ احمد به کار برده است؛ اما گلپایگانی این صفت

۶۵) فرائد: ۳۴۹-۳۵۲.

۶۶) همان: ۳۴۹.



را درباره‌ی غیر شیخ احساسی به کار برده و نوشته:

و ناچار است که صاحب دوره‌ی ثانیه از خوش‌ترین ارضی من حیث
العدوبة و از بهترین هوایی من حیث اللطافة طلوع نماید.

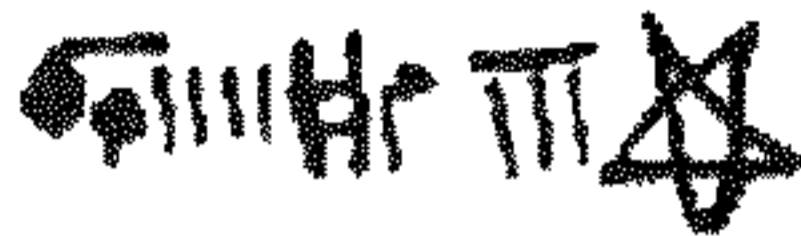
و باعث این خطا شده که گمان شود سیدرشتی از دو شخصیت سخن می‌گوید؛
در حالی که ظاهر سخن وی آشکار می‌کند که توصیفات او به شیخ احساسی راجع
است. شاید گلپایگانی می‌خواسته این منطقه‌ی خوش آب و هوا را به شیراز (محل
ولادت سید باب) مربوط بداند که عبارت را این گونه ترجمه کرده است؛ اما دقت
در سخن سیدرشتی، این تفسیر را مورد خدشه قرار می‌دهد.

۲. این گفتار دلالت بر انتهای دوره‌ی اسلامیّه نمی‌کند؛ چرا که سیدرشتی تصریح بر
جاری بودن اسلام در دوره‌ی بواطن دارد:

«و الظواهر فی هذه الدّورة تابعة»^{۶۷}.

واضح است که این گفتار نه تنها دلالت بر انتهای اسلام نمی‌کند، بلکه صراحت در ادامه‌ی
دوره‌ی اسلام دارد؛ با این تفاوت که «در این دوره از اسلام»، ظواهر تابع بواطن اند.

۶۷) همان.



۳. این نکته نیز قابل بیان است که همان گونه که ذکر شد، تصریحات فراوان سیدرشتی را در اعتقاد او به خاتمیت پیامبر اسلام دیدیم؛ لذا این نقل واحد را نمی توان به مکتوبات انبوه سیدرشتی در خاتمیت ترجیح داد.

۶ - ۲ - ۴. رساله‌ی رمزیه‌ی شیخ احمد در احوال قائم و تفسیرهای بهاء الله، گلپایگانی و دیگران

شیخ احمد احسایی در نوشته‌ای رمز گونه درباره‌ی ولادت و ظهور قائم موعود، به گونه‌ای سخن گفته است که بهائیان آن را به ظهور سید باب تفسیر کرده‌اند. ظاهر عبارت شیخ احسایی، فاقد معنای محصل است و نیازمند تفسیر. رهبران و مبلغان بهایی این عبارات را منطبق بر اشاره به سید باب می دانند. مهم ترین قسمتی که رهبران بهایی بدان تأکید ورزیده‌اند، «واو واژگون» و توضیح آن در بیان شیخ احسایی است. «واو واژگون» اشاره به جزئی از یکی از صور اسم اعظم در نظر شیخ احسایی و سیدرشتی است. صورت اسم اعظم مذکور چنین است:





«واو واژگون» آخرین جزء این شکل است. سید رشتی، هر یک از اجزای این اسم را به یکی از معصومین علیهم السّلام تفسیر می کند و برای تفسیر خود نیز توجیهاتی ارائه می کند. او آخرین جزء این اسم (یعنی همان واو واژگون) را به امام زمان علیه السّلام تفسیر می کند.^{۶۸}

برای روشن تر شدن بحث، عین عبارات شیخ احساسی را نقل و سپس به توضیحات ارائه شده اشاره می کنم. عین عبارت وی چنین است:

روی آنّه بعد انقضاء المص بالمر يقوم المهديّ عليه السّلام. و الألف قد أتى على آخر الصاد و الصاد عندكم أوسع من الفخذين فكيف يكون إحداهما. و ايضاً الواو ثلاثة أحرف ستّة و ألف و ستّة. و قد مضت ستّة الأيام و الألف هو التمام و لا كلام فكيف الستّة و الأيام الاخر و إلا لما حصل العود لأنّه سرّ التنكيس لرمز الرّئيس.

فإن حصل من الغير الإقرار بالستّة الباقيّة تمّ الأمر بالحجّة و ظهر الاسم الأعظم بالألفين القائمتين بالحرف الذي هو حرفان من الله إذ هما أحد عشر و بهما ثلاثة عشر فظهر واو الذي هو هاء فأين الفصل. و لكن الواحد ما بين

(۶۸) ر.ک: مجموعه الرسائل: ۱۹۳.

السَّتَّةُ و السَّتَّةُ مَقْدَرٌ بِانْقِضَاءِ الْمَصِّ بِالْمَرِّ فَظَهَرَ سِرُّ السَّتَّةِ و السَّتِّينِ فِي سِدْسِهَا الَّذِي هُوَ رُبْعُهَا و تَمَامِ السَّدْسِ الَّذِي هُوَ الرَّبْعُ بِالْأَلْفِ الْمُنْدَمِجِينَ فِيهِ و سِرُّهُ تَنْزِلُ الْأَلْفِ مِنَ النَّقْطَةِ الْوَاسِعَةِ بِالسَّتَّةِ و السَّتَّةِ و نَزَلَ الثَّانِي فِي اللَّيْلَةِ الْمُبَارَكَةِ بِالْأَحَدِ عَشَرَ وَ هِيَ هِيَ الَّذِي هُوَ السَّرُّ و الْأَسْمُ الْمُسْتَسَّرُ الْأَوَّلُ الظَّاهِرُ فِي سِرِّ يَوْمِ الْخَمِيسِ فَيَسْتَمُّ السَّرُّ يَوْمَ الْجُمُعَةِ و يَجْرِي الْمَاءُ الْمَعِينُ يَوْمَ تَأْتِي السَّمَاءُ بِدُخَانٍ مُبِينٍ.

هَذَا و الْكَلِّ فِي الْوَاوِ الْمُنْكَوسَةِ مِنَ الْهَاءِ الْمَهْمُوسَةِ فَأَيْنَ الْوَصْلِ عِنْدَ مَثَبِ الْفَصْلِ لَيْسَ فِي الْوَاحِدِ و لَا بَيْنَةَ غَيْرِ و إِلَّا لَكَانَ غَيْرَ وَاحِدٍ و تِلْكَ الْأَمْثَالُ نَضْرِبُهَا لِلنَّاسِ وَلَكِنْ لَا يَعْقِلُهَا إِلَّا الْعَالِمُونَ»^{٦٩} (=روایت شده که پس از انقضای المص به المر، مهدی علیه السلام قیام می کند. و الف، آخر صاد می آید، و صاد نزد شما از دو زانو وسیع تر است؛ پس چگونه است یکی از آن دو. و همچنین واو سه حرف است: شش، یک و شش. و شش روز گذشته است و الف، آن تمام است و کلامی نیست؛ پس چگونه است شش و روزهای آخر؛ در غیر این صورت بازگشت حاصل نمی شود؛ چرا که آن،

(٦٩) جوامع الكلم (چاپی) ٥: ٤٧٨-٤٧٩.



سرّ واژگونی برای رمز رئیس است.

پس اگر از سوی غیر، اقرار به شش باقی حاصل شود، امر به حجّت تمام می‌شود و اسم اعظم به واسطه‌ی دو الف ایستاده به واسطه‌ی حرفی که دو حرف از الله است، ظاهر می‌شود؛ چرا که آن دو یازده‌اند و به واسطه‌ی آن دو سیزده است. پس واوی که همان هاء است ظاهر شد؛ پس جدایی کجاست؟ اما یک بین شش و شش، به انقضاء المص بالمر تقدیر شده است؛ پس سرّ شصت و شش، در یک ششمش که همان یک چهارمش است، ظاهر شد. و تمام یک ششمی که همان یک چهارم است، به دو الف درون آن است و سرّ آن، تنزل الف از نقطه‌ی وسعت یافته به واسطه‌ی شش و شش است و دومی در شب مبارک به واسطه‌ی یازده نازل شد، و آن هموست که سرّ و اسم مستسرّ اول ظاهر در روز پنجشنبه است. پس سرّ، روز جمعه تکمیل می‌شود، و روزی که آسمان بخاری آشکار می‌آورد، آب گوارا جاری می‌شود.

باری، و همه‌ی این‌ها در واو واژگون از هاء مهموس^{۷۰} است. پس برای

(۷۰) حروف مهموس حروف بی صدایند؛ مانند ه، ح.

اثبات کننده‌ی جدایی، وصل کجاست؟ نه در یک، نه در بین آن‌غیری نیست؛ و الا یک نبود، و این امثال را برای مردم می‌زنیم؛ اما فقط عالمان آن را می‌فهمند.)

این نوشته، مورد توجه رهبران بهائی قرار گرفته است؛ بهاء الله در /قدس می‌نویسد: قد ظهر سرّ التنکیس لرمز الرّیس طوبی لمن آیده الله علی الإقرار بالستّة الّتی ارتفعت بهذه الألف القائمة»^{۷۱} (= سرّ واژگونی برای رمز رئیس) (سرّ التنکیس لرمز الرّیس) ظاهر شده است؛ خوشا به حال آن که خداوند او را بر اقرار به آن ششی که به واسطه‌ی این الف ایستاده بلند شده، تأیید کند. در این گفتار، روشن است که بهاء الله معنای خاصی را از «الستّة» و «الألف القائمة» اراده کرده است؛ توضیح این معنا را می‌توان در یکی از الواح او که فاضل مازندرانی در /امر و خلق نقل کرده است، یافت:

حمد کن محبوب عالم را که ... به سته‌ی ثانیه بعد از الف قائمه که مشعر [آگاه کننده] بر انطواء [جمع شدن] سته‌ی اولیه بود عارف شده‌اید. این است مقامی که جناب احمد احسائی علیه بهاء الله از آن اخبار فرموده؛

(۷۱) کتاب اقدس: ۱۴۸.

قوله: «الواو ثلاثة أحرف: ستة و الف و ستة و قد مضت ستة الأيام و الألف هو التمام و لا كلام فكيف ستة الأيام الاخر و إلا لما حصل العود، فإنه سرّ التنكيس لرمز الرّئيس فإن حصل من الغير الإقرار بالستة الباقية تمّ الأمر بالحجة و ظهر السرّ الأعظم. إلى آخره»^{۷۲} ستّهی اولّیه اشاره به سماوات کور قبل است که در ستة ایّام خلق شده، و قد مضت؛ أي: طویت بالألف القائمة الّتی هی النّقطة ثمّ ارتفعت ستة أخرى بظهور اسمی الأبهی»^{۷۳}.

این که او گفته «ستّهی اولّیه اشاره به سماوات کور قبل است که در ستة ایّام خلق شده» روشن می‌کند که به عقیده‌ی او، مقصود از اولین ششش (یعنی اولین «و» در «واو») ششش شریعتی است که از زمان حضرت آدم تا پیامبر اسلام بوده است^{۷۴}؛ و مقصود از الف قائمه، نقطه (= سیّد علی محمد باب) است. با این حساب، همان (۷۲) ترجمه: واو سه حرف است: شش، یک و شش. و شش روز گذشته است و الف، آن تمام است و کلامی نیست؛ پس چگونه است شش و روزهای آخر؛ در غیر این صورت بازگشت حاصل نمی‌شود؛ چرا که آن، سرّواژگونی برای رمز رئیس است. پس اگر از سوی غیر، اقرار به شش باقی حاصل شود، امر به حجّت تمام می‌شود و اسم اعظم ظاهر می‌شود. تا آخر کلام.

(۷۳) امر و خلق ۲: ۲۵۸-۲۵۹.

(۷۴) مقصود از شش شریعت، شرایع حضرت آدم، حضرت نوح، حضرت ابراهیم، حضرت موسی، حضرت عیسی، و پیامبر اسلام علیهم السّلام است.



گونه که انتظار می‌رود، شش دوم را به معنای ظهورِ خود می‌گیرد («ثمّ ارتفعت ستّہ
آخری بظہور اسمی الابیہ»).

با این توصیف، معلوم می‌شود که تفسیرِ بہاءِ اللہ از این قسمت از عبارتِ شیخ
احسائی که آن را نقل کرده، این است که شش شریعتِ اوّل گذشته است و ظهورِ
سید علی محمد باب نشانه‌ی تمام شدنِ این شش شریعت است و پس از آن،
شریعتِ خودِ او ظاهر شده است.^{۷۵}

شوقی افندی نیز به همین معنا تصریح کرده است:

مقصود از الف قائمہ ظهورِ قائم آل محمد یعنی حضرتِ اعلیٰ است . واو اوّل
که قبل از الف است و عدد آن شش است، اشاره به ادوار سابقه و مظاهر
قبل است . واو ثانی که حرف ثالث کلمہ‌ی واو است، مقصود ظهورِ اقدس

(۷۵) البتہ ظاہر عبارات کتاب اقدس با آن چه در امر و خلق ذکر شده است، مغایر به نظر می‌رسد؛ چرا کہ در اقدس «الف قائمہ» را به خود تفسیر کرده است؛ اما در عبارت منقول از امر و خلق، بہ سید باب . با این ہمہ، از آن جایی کہ مبلغان بہائی تلاش می‌کنند عدم تناقض این دو عبارت را اثبات کرده و نہایتاً الف قائمہ را بہ سید باب تفسیر کنند، من نیز در این جا تفسیر غالب را ملاک قرار می‌دهم . برای دیدن نمونہ‌ای از این تلاش‌ها، ر. ک: معمای شیخ احمد احسائی: ۷.

کلی جمال ابهی است که بعد از الف ظاهر گشته.^{۷۶}

پس به قول یکی از نویسندگان بهائی:

خلاصه‌ی بیانات مبارک بدین مفهوم است که واو مذکور در نوشته‌ی شیخ احمد که از سه حرف و، ا، و، تشکیل شده است، اشاره‌ای است به انتهای کور آدم و آغاز کور بدیعی به توسط حضرت اعلی و حضرت بهاءالله. بدین ترتیب که در حروف ابجد و مساوی ۶ می‌باشد؛ لذا واو از شش و یک و شش تشکیل شده است که الف یا یک مابین دو شش اول و دوم قرار می‌یابد. شش اول که در گفتار شیخ به شش روز هم تعبیر شده است، اشاره به ۶ ظهور کور آدم است که همان ۶ روز خلقت که هر روزش معادل هزار سال است (بفرموده قرآن کریم) می‌باشد. بنابراین، شش اول اشاره به حضرت آدم، نوح، ابراهیم، موسی، عیسی و حضرت محمد می‌باشد. الف که معادل یک است، اشاره به قائم موعود است. زیرا الف به شکل قائم و عمودی می‌باشد. مراد از شش دوم ظهور حضرت بهاءالله است. چراکه

۷۶) یادداشت‌های توضیحی کتاب اقدس (چاپ شده در ادامه‌ی اقدس): ۲۲۱.



عظمت ظہور مبارک بہ تنہائی، مساوی تمامی ظہورات کور آدم است. در عین حال، در گفتہ ی شیخ احمد این واو واوی واژگون است و این واژگونی (تکنیس) رمزی از حضرت رئیس یعنی حضرت بہاء اللہ می باشد. بر طبق بیانات مبارکہ، این واژگونی اشارہ بہ جنبہ ی انقلابی ظہور بدیع است کہ تمامیت فرہنگ را در نظم بدیع خویش دگرگون خواہد ساخت و یکی از مظاہر این دگرگونی کیفی این است کہ افراد مشہور و زورمند و دانشمند بہ خاطر عدم ایمان بہ امر الہی ساقط گردیدہ و یا بالعکس افراد بیسواد و بینوا بہ خاطر قلب پاک و ایمان بہ آئین الہی، از جملہ ی نقبا و نجبا محسوب خواہند گردید کہ این امر مصداق حدیث معروف است کہ در اشارہ بہ ظہور موعود پیش بینی می فرماید کہ « یجعل أعلاهم أسفلهم و أسفلهم أعلاهم » یعنی بالاترین افراد پست ترین و پست ترین افراد بالاترین می گردند.^{۷۷}

البتہ عبد البہاء دربارہ ی «سرّ التّکنیس لرمز الرّئیس» می گوید:

این دو معنی دارد: یکی سرنگونی، یعنی انقلاب عظیم حاصل می شود؛ اعلاکم ادناکم می شود و معنی ثانی مقصدِ تغییر شدید است؛ یعنی جمیع آثار

(۷۷) معمای شیخ احمد احسایی: ۶.

و احكام و وقایع، از انقلاب و نسخ و تبدیل و تغییر و وقایع عظیمه که در ظهور قبل گردید، دوباره عود می نماید؛ طابق النعل بالنعل.^{۷۸}

پس معنای مورد نظر بهائیان از این قسمت از عبارت شیخ احساسی معلوم شد. اما با نگاهی به آثار شیخ احمد، می توان ردّ پایی را از تفسیر خود او بر این عبارات یافت که دریافتی کاملاً متفاوت از آن چیزی است که بهاء الله ارائه کرده است. وی در رساله‌ی رشتیه، پس از بحث درباره‌ی کیفیت ظهور و رجعت امام زمان، واژگون در صورت اسم اعظم منقول از معصومین را به امام زمان علیه السلام تفسیر می کند. او در رساله‌ی رشتیه می نویسد:

الواو المنكس هو القائم عليه السلام فكونه منكساً إشارة إلى رجوعه. و كونه واواً إشارة إلى أن صورتها هكذا «الواو». فالواو الأولى إشارة إلى الستة الأيام التي خلقت فيها الدنيا و الواو الثانية إشارة إلى الأيام التي تخلقت فيها الأولى و الألف بينهما إشارة إلى أنه قائم بين الدنيا و الأولى اللتين هما الطتنجان و الطتنج هو النهر.^{۷۹} (=واو واژگون همان قائم علیه السلام لام

(۷۸) امر و خلق ۲: ۲۶۲.

(۷۹) جوامع الكلم (چاپی) ۸: ۴۲۳.

است؛ واژگون بودنش اشاره ای است به بازگشتِ او و واو بودنش اشاره به این است که صورتِ آن چنین است: «واو»^{۸۰}. واو اوّل اشاره به شش روزی است که دنیا در آن خلق شده است، و واو دوم اشاره به روزهایی است که «اولی» در آن به وجود آمده است،^{۸۱} و الف بینِ آن‌ها اشاره به این است که او بین دنیا و اولی - که دو طتنج اند - ایستاده است. و طتنج به معنای نهر است.)

اگر به تبیینی که شیخ احساسایی از «دنیا» و «اولی» و نسبتِ قائم با این دو ارائه می‌کند، رجوع کنیم، خواهیم یافت که مقصودِ او از قائمی که بین دنیا و اولی ایستاده است، همان امام دوازدهم شیعیان است. شیخ احساسایی در همان رساله، در پاسخ به این که ظهورِ حجت در چه عالمی رخ می‌دهد، می‌نویسد:

و أمّا أمر ظهوره - عَجَل الله فرجه - و بیان زمانه و مکانه، فاعلم أنّ الدّنيا هذه قد خاف فيها من الأعداء فلما فرّ من هذه المسماة بالدّنيا انتقل إلى الأولى و الخلق يسرون إليها لكنّه عليه السّلام سريع السّير فقطع المسافة في لحظة و

۸۰) مقصود این است که حرف واو از «و»، «ا» و «و» تشکیل شده است.

۸۱) درباره ی مقصود شیخ از «اولی»، در ادامه سخن خواهم گفت.

الناس يسرون إلى الأولى يسير بهم التقدير سير السفينة براكبها في هذا النهر
 الرّآكد الذي هو الزّمان و كان طرفا الزّمان أوّله و آخره لطيفين للطافة الأجسام
 الواقفة فيهما و لطافة تلك الأمكنة و وسط الزّمان كثيف ككتافة أجسامه و
 أمكنته فإذا وصلوا إليه قام بالأمر و ظهر الدّين كلّه. فالأيّام ثلاثة قال تعالى:
 «و ذكرهم بأيّام الله.» فاليوم الأوّل هو الدّنيا و اليوم الثّاني هو الأولى و هو
 يوم قيامه و رجعتّه مع آباءه عليهم السّلام و شيعتهم و اليوم الثّالث يوم القيامة
 الكبرى» (=أما امر ظهور او -عجل الله فرجه- و بيان زمان و مكانش: پس
 بدان که او در این دنیا از دشمنان هراسان شد؛ لذا هنگامی که از این [عالم] که
 به دنیا نامیده شده است، فرار کرد، به اولی منتقل شد. و خلق [نیز] به سمت
 آن می روند؛ اما او علیه السّلام سریع السّیر است؛ لذا این مسافت را در یک
 لحظه طی کرد؛ در حالی که مردم که به سمت اولی می روند، تقدیر آنها را
 در این نهر راکد که همان زمان است، می برد؛ آن گونه که کشتی صاحبش را
 می برد. و دو طرف زمان، یعنی اوّل و آخر زمان، به دلیل لطافت اجسامی که
 آن جا واقف اند و لطافت آن مکان ها، لطیف است. و وسط زمان کثیف^{۸۲} است؛

(۸۲) به معنای متراکم. مقصود شیخ، دارا بودن عوارض دنیوی است.



به علت کثافت اجسام و مکان‌های آن. پس هنگامی که مردم به او برسند، او قیام به امر می‌کند و کلّ دین ظاهر می‌شود. پس ایام سه روز است؛ خداوند تعالی فرموده است: آنها را به یاد ایام خدا بینداز. روز اوّل دنیا است، و روز دوم اولی که روز قیام او و رجعت او با پدرانش علیهم السّلام است، و روز سوم روز قیامت کبری.

فارغ از قضاوت درباره‌ی صحت یا سقم ادّعی شیخ احساسی، چند نکته از این بیان به دست می‌آید:

۱. ظهور قائم از دید شیخ احساسی در عالمی لطیف تر از دنیا است؛ پس مسلماً مقصود او از قائم، سید باب نیست؛ چرا که سید باب در همین دنیا ظهور کرده است.^{۸۳}

۲. سیاق عباراتی که درباره‌ی فرار قائم از اعدای خویش آمده، دلالت بر اخبار از

(۸۳) من فعلاً در این جا در پی قضاوت درباره‌ی خود عقیده‌ی شیخ نیستم. اگر چه به نظر من این عقیده‌ی شیخ با نصوص فراوانی از روایات ما - که به انحاء مختلف به زندگی جسمانی حضرت حجّت علیه السّلام در این دنیا دلالت و تصریح دارند - سازگار نیست، اما سخن ما در این جا این است که حتی با پیش فرض گرفتن این تبیین شاذ شیخ نیز رهبران و مبلغان بهایی نمی‌توانند از اظهارات وی طرفی ببندند.

گذشته می‌کند؛ در حالی که سید باب در هنگام نگارش این رساله یا به دنیا نیامده بوده یا -حتی با این فرض که شیخ احساسایی این رساله را در اواخر عمر خود نگاشته باشد، چنان‌که به نظر می‌رسد این گونه باشد- ادعایی نداشته که دشمنی داشته باشد و قصد کند که از ایشان فرار کند. ضمن این که فرار قائم، منجر به انتقال او به عالمی غیر دنیوی (یعنی اولی) شده است؛ پس معنا ندارد که سید باب این شخص فرار کننده بوده باشد؛ چرا که او حتی در زمان قیامش -به عقیده‌ی بهائیان- نیز در دنیا بوده است.

۳. این عبارات دلالت بر کسی می‌کند که در «اولی» زندگی می‌کند. آن کس، به عقیده‌ی شیخ احمد در این رساله، همان گونه که پیش از این عبارات توضیح می‌دهد، امام دوازدهم شیعیان است که از او تعبیر به «الحجة علیه السلام» می‌کند. ۴. این نوشته، پاسخ به سؤال کسی است که درباره‌ی نحوه‌ی زیستن حجة بن الحسن پرسش کرده است؛ لذا پاسخ نیز درباره‌ی اوست.

از این جا روشن می‌شود آن که در «اولی» ظهور می‌کند، حجة بن الحسن است و لذا آن الفی که دلالت بر قائمی می‌کند که بین دنیا و اولی ایستاده است، حجة بن الحسن است، نه سید باب.

هم چنین سید کاظم رشتی پس از تصریح به این که مقصود از واو منکس، «حجّة بن الحسن صلوات الله علیهما و علی آبائهما الطّاهرین» است^{۸۴} در بیان وجه معنای «سرّ التّکیس» می نویسد:

«و سرّ التّکیس هو عوده بعد الاختفاء و ظهوره بعد الغیبة و تمام الابتلاء و بیان قوله عزّ و جلّ: «وعد الله الذّین آمنوا [منکم] و عملوا الصّالحات لیستخلفنهم فی الأرض [کما استخلف الذّین من قبلهم] و لیمکنّ لهم دینهم الذّی ارتضی لهم و لیبدّلنهم من بعد خوفهم أمناً یعبدوننی لا یشرکون بی شیئاً» (= سرّ واژگونی [واو] بازگشت او پس از پنهانی و ظهور او پس از غیبت و کامل شدن آزمایش و بیان این قول خداوند متعال [در قرآن] است که «خدا به کسانی از شما که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده اند، وعده داده است که حتماً آنان را در این سرزمین جانشین قرار دهد؛ همان گونه که کسانی را که پیش از آنان بودند جانشین قرار داد، و آن دینی را که برایشان پسندیده است به سودشان مستقر کند، و بیمشان را به ایمنی مبدل گرداند،

۸۴) رساله کیفیّه الارتقاء: ۱۲.

[تا] مرا عبادت کنند و چیزی را با من شریک نگردانند.»

پس سرّ تنکیس از دید یکی از نورین‌ترین (سید کاظم رشتی) بازگشت قائم پس از غیبت اوست؛ نه انقلاب عظیم یا بازگشت جمیع وقایع گذشته آن گونه که عبدالبهاء ادعا کرده است.

البته قسمت‌های دیگر رساله‌ی شیخ احساسی را برخی از مبلغان بهائی سعی کرده‌اند به گونه‌ای تفسیر کنند که به سید باب و بهاء الله باز گردد؛ اما از آن جا که آن قدر تفاسیر مذکور به گفته‌ی شیخ احساسی بی‌ارتباط‌اند که صرف خواندن آن‌ها، بی‌ارتباط بودنشان را با قول وی آشکار می‌کند و در این جا نیازی به ذکر و بررسی آن‌ها احساس نمی‌کنم.^{۸۵}

درباره‌ی کلّ بشارت، این نکته را نیز باید خاطر نشان کرد که به لحاظ آماری، این چند اشاره‌ی ضمنی - که البته نشان دادیم دلالتی بر بشارت بر سید باب ندارد و باز صد البته، نقل‌کننده‌ی برخی از آن‌ها، تنها مبلغان و رهبران بهائی‌اند و اثری از آن‌ها در کتاب‌های شیخ احساسی و سید رشتی دیده نمی‌شود - در کنار تصریحات

۸۵) برای دیدن نمونه‌هایی از این تفسیرها، ر.ک: معمای شیخ احمد احساسی: ۷ به بعد.

فراوانی که درباره‌ی قائمیت امام دوازدهم شیعیان و خاتمیت پیامبر اسلام از شیخ احساسایی و سیدرشتی در آثارشان موجود است، بسیار ناچیز است و لذا نمی‌تواند در یک قضاوت منصفانه، مرجع قضاوت نهایی ما قرار گیرد.

۷. خلاصه

گذری بر آثار رهبران بهایی، نشان می‌دهد که ایشان در میان عالمان شیعی، برای شیخ احسایی و سید رشتی مقام بالایی قائل‌اند و آن دو را واصل به حقّ می‌دانند. بررسی برخی عقاید این دو عالم - که محل اختلاف و نزاع بین مسلمانان و بهائیان است - نشان می‌دهد که عقاید آنان مطابق دیدگاه و مبانی شیعی است، نه بهایی. در این نوشته، درباره‌ی سه مفهوم خاتمیت پیامبر اسلام، قائمیت حجة بن الحسن، و قیامت، نشان داده شد که عقاید شیخ احسایی و سید رشتی همان عقیده‌ی شایع میان مسلمانان است؛ یعنی ایشان معتقدند که دین اسلام آخرین دین، و پیامبر اسلام آخرین پیامبر است. هم‌چنین معتقدند که قائم موعود، محمد بن الحسن العسکری علیه السلام است. در باب مفهوم قیامت نیز نشان داده شد که شیخ احسایی و سید رشتی قیامت را به معنای برانگیخته شدن پس از دنیا می‌دانند. در قسمت دیگر این نوشته، نشان داده شد که اندک مأخذی که رهبران

بھائی با توجیہ و تاویل برای تطبیق آن‌ها با بشارت به ظهور سید باب تلاش می‌کنند، نارسا و غیر قابل قبول است. نتیجہ این کہ عالمانی کہ از سوی بھائیان ستودہ و واصل بہ حقّ قلمداد شدہ اند، عقایدی مخالف بھائیان دارند.

پیوست: کتابشناسی مختصر شیخ احمد احسایی و سید کاظم رشتی^{۸۶}:

– تألیفات شیخ احمد احسایی:

۱- *جوامع الکلم*: این مجموعه، که به علت شمولش، در آثار شیخ احسایی از اهمیت بسزایی برخوردار است، در حقیقت یک اثر واحد از او نیست؛ بلکه مجموعه‌ای است از حدود ۹۲ رساله از او که برای اولین بار، در سال ۱۲۷۶ ه.ق. توسط میرزا حسین حجة الاسلام (۴۰ رساله) و محمدبن محمد تقی تبریزی (۵۲ رساله) جمع و به طبع رسیده است. بسیاری از رساله‌های مذکور، نوشته‌هایی است در پاسخ به افراد گوناگونی که سؤالاتی متنوع از شیخ احسایی پرسیده بوده‌اند و لذا به لحاظ موضوعی پراکنده‌اند.

(۸۶) به جز توضیحات *جوامع الکلم* – که با اقتباس از مقدمه‌ی چاپ جدید (۹ جلدی) این کتاب و برخی افزوده‌ها نگاشته شده است – توضیحات دیگر کتب، اقتباس از پیوست اول (فهرست مؤلفات شیخ احسایی) و پیوست دوم (فهرست مؤلفات سید کاظم رشتی) کتاب *الشیخیه سید محمد حسن آل طالقانی* است. ضمناً در این پیوست، فقط اهم کتب این دو معرفی شده‌اند.

از آن جایی که نسخ این رساله کمیاب بلکه نایاب شده بود، بار دیگر در سال ۱۴۳۰ ه.ق به اهتمام سید علی بن سید عبدالله موسوی، زعیم شیخیان در بصره، این مجموعه در نہ جلد چاپ شد. ناگفته نماند که در طبع جدید، عمدہی آثار دیگر شیخ احسایی (به جز شرح الزیارة الجامعة الکبیرة) نیز گردآوری و لذا شامل ۱۵۶ کتاب و رساله از وی شد. لذا شاید بتوان از مجموعہی اخیر به عنوان کامل ترین مجموعہی آثار شیخ احسایی یاد کرد.

۲- شرح الزیارة الجامعة الکبیرة: این کتاب کہ شرح زیارتی است کہ از امام ہادی علیہ السلام نقل شدہ و مشہور بہ زیارت جامعہی کبیرہ است، دارای چہار جلد است. شیخ احسایی آن را بہ درخواست سید حسین بن محمد قاسم حسینی اشکوری گیلانی تألیف کردہ است. کار نوشتن این کتاب در ۱۹ ربیع الاول ۱۲۳۰ ه.ق. بہ پایان رسیدہ است. این کتاب با نفقہی سلیمان خان افشار در سال ۱۲۶۷ ه.ق. بہ طبع رسیدہ و در سال ۱۲۷۶ ه.ق. تجدید چاپ شدہ است. در حال حاضر نیز چاپ ہای گوناگونی از آن موجود است.

۳- العصمة و الرجعة: این کتاب در پاسخ بہ سؤالات محمد علی میرزا فرزند

فتحعلی شاه قاجار نوشته شده و شامل بحث در باب عصمت انبیا، حقیقت رجعت و اثبات آن، ذکر علائم ظهور، بیان اختلاف آرای فرق اسلامی درباره‌ی عصمت و اثبات رأی امامیّه در این باب است. او این نوشته را در ۲۱ ربیع الاول ۱۲۳۱ ه.ق. به پایان رسانده است. این کتاب اولین بار در *جوامع الکلم* به چاپ رسیده است. سپس هر یک از این دو بحث به صورت مجزاً در نجف منتشر شده است؛ کتاب *العصمة* در سال ۱۳۹۰ ه.ق. و کتاب *الرجعة* در سال ۱۳۹۲ ه.ق.

- تألیفات سید کاظم رشتی:

۱- *مجموعه الرسائل*: این کتاب نیز یک اثر از سید رشتی نیست؛ بلکه مانند *جوامع الکلم* شیخ احساسایی، مجموعه‌ای است از رساله‌های سید رشتی که گردآوری شده‌اند.

۲- *الحجة البالغة*: این کتاب در ردّ بر یهود و نصارا و اثبات نبوت پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله و ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام و فرزندانشان علیهم السلام نگاشته شده است. وی این رساله را در ۲۵ ربیع الاول ۱۲۵۸ ه.ق. به پایان رسانده است. این نوشته هم در *مجموعه الرسائل* و هم به صورت مستقلّ به طبع رسیده است.



۳- دلیل المتحیرین: سیدرشتی این نوشته را در پاسخ به برخی افراد درباره‌ی علت اختلاف فرق مسلمین نگاشته است؛ نوشتن این رساله در ربیع الثانی ۱۲۵۸ ه.ق. به پایان رسیده است. وی در این رساله زندگی نامه‌ی مفصلی از استادش، شیخ احسایی آورده و برخی از سختی‌ها و معارضت‌هایی را که وی متحمل شده، ذکر کرده است. هم‌چنین در این رساله به ردّ پاسخ‌های علمایی که پاسخ وی را با تندی داده‌اند، متعرض شده است.

این کتاب توسط محمدرضی بن محمدرضا به فارسی ترجمه شده و در جمادی الاولی ۱۲۶۱ ه.ق. به چاپ رسیده است. اصل عربی آن نیز در سال ۱۳۶۴ ه.ق. چاپ شده است.

۴- شرح الخطبة التطنجیة: این کتاب شرح خطبه‌ای است منسوب به امیرالمؤمنین علیه السلام که از حافظ رجب بُرسی در مشارق انوار الیقین نقل شده است. وی این کتاب را در شب سه شنبه ۱۵ ذی القعدة ۱۲۳۲ ه.ق. به پایان رسانده است. این کتاب در ایران به نفقه‌ی سلیمان خان افشار در سال ۱۲۷۲ به طبع رسید.

۵- شرح القصیده: این کتاب شرح قصیده‌ی لامیه‌ای است که در پی اهدای قطعه‌ای



از پارچه‌ی قبر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به مرقد امام کاظم علیه السلام به وسیله‌ی سلطان محمود خان، پادشاه عثمانی، توسط عبدالباقی عمری در مدح امام کاظم علیه السلام سروده شده است. سید رشتی این قصیده را به درخواستِ علیرضا پاشا، والی بغداد، شرح کرده است. این کتاب، از جمله‌ی آثار سید رشتی است که مشتمل بر غرایب و شذوذ بسیاری است. وی این رساله را در سال ۱۲۵۸ ه.ق. به پایان رسانده است. این رساله در سال ۱۲۷۰ ه.ق. در ایران به چاپ رسیده است.

کتابنامہ:

۱. قرآن کریم. ترجمہی محمد مہدی فولادوند.
 ۲. آل طالقانی، سید محمد حسن. الشیخية. بیروت: الاميرة، ۱۴۲۸ ق.
 ۳. ابن منظور. لسان العرب ج ۱۳. قم: ادب الحوزة، ۱۴۰۵ ق.
 ۴. احسائی، احمد بن زین الدین. جوامع الکلم ج ۲. بی نا، ۱۲۷۶ ق.
 ۵. جوامع الکلم ج ۵. بصرہ: مطبعة الغدير، ۱۴۳۰ ق.
 ۶. جوامع الکلم ج ۷ (مختصر الرسالة الحیدریة). بصرہ: مطبعة الغدير، ۱۴۳۰ ق.
 ۷. جوامع الکلم ج ۸. بصرہ: مطبعة الغدير، ۱۴۳۰ ق.
 ۸. شرح الزيارة الجامعة الكبيرة ج ۱-۴. بیروت: دار المفید، ۱۴۲۴ ق.
 ۹. العصمة والرجعة. نسخہی دیجیتالی
- (<http://www.kaseralsanamain.com>)
۱۰. اشراق خاوری، عبد الحمید. رحيق مختوم ج ۱. لجنہی نشر آثار امری،



۱۳۰ بدیع.

۱۱. رحيق مختوم ج ۲. لجنه‌ی ملی نشر آثار امری، ۱۰۳ بدیع.

۱۲. مائده‌ی آسمانی ج ۱. مؤسسه‌ی ملی مطبوعات امری، ۱۲۸ بدیع.

۱۳. مائده‌ی آسمانی ج ۴. مؤسسه‌ی ملی مطبوعات امری، ۱۲۹ بدیع.

۱۴. مائده‌ی آسمانی ج ۵. مؤسسه‌ی ملی مطبوعات امری، ۱۲۹ بدیع.

۱۵. مائده‌ی آسمانی ج ۸. مؤسسه‌ی ملی مطبوعات امری، ۱۲۹ بدیع.

۱۶. رشتی، سید کاظم. اربعین حدیثاً. نسخه‌ی دیجیتالی

(<http://www.kaseralsanamain.com>)

۱۷. الحجّة البالغة. مكتبة العذراء، ۱۴۲۴ ق.

۱۸. خصائص الرسول الاعظم صلی الله علیه و آله. نسخه‌ی دیجیتالی

(<http://www.kaseralsanamain.com>)

۱۹. دليل المتحیرین. نسخه‌ی دیجیتالی

(<http://www.kaseralsanamain.com>)

۲۰. رسالة كیفیة الارتقاء. نسخه‌ی دیجیتالی

(<http://www.kaseralsanamain.com>)

۲۱. السلوك الى الله. نسخهى دیجيتالى
(<http://www.kaseralsanamain.com>)
۲۲. شرح آية الكرسي. نسخهى دیجيتالى
(<http://www.kaseralsanamain.com>)
۲۳. شرح الخطبة التطنجية ج ۳. نسخهى دیجيتالى
(<http://www.kaseralsanamain.com>)
۲۴. مجموعة الرسائل. ايران، ۱۲۷۶ق.
۲۵. مسألة فى الفرق بين دوام الله و دوام الجنة و النار. نسخهى دیجيتالى
(<http://www.kaseralsanamain.com>)
۲۶. فاضل مازندراني، اسدالله. اسرار الآثار خصوصى (مجلد حروف ب. پ. ت. ث.).
مؤسسهى ملى مطبوعات امرى، ۱۲۴ بديع.
۲۷. امر و خلق ج ۲. لانگن هاین: لجنهى نشر آثار امرى به زبان هاى فارسى
و عربى، ۱۴۱ بديع.
۲۸. فيضى، محمد على. حضرت بهاء الله. مؤسسهى ملى مطبوعات امرى، ۱۲۵ بديع.

۲۹. گلپایگانی، ابوالفضل. کتاب الفرائد. هوفهایم: مؤسسه‌ی مطبوعات امری آلمان، ۲۰۰۱ م.

۳۰. مفید، محمد بن محمد بن نعمان. امالی الشیخ المفید. قم: کنگره‌ی شیخ مفید، ۱۴۱۳ ق.

۳۱. نبیل زرنندی، محمد. مطالع الانوار (تلخیص تاریخ نبیل زرنندی). مؤسسه‌ی ملی مطبوعات امری، ۱۳۴۴ بدیع.

۳۲. نوری، حسینعلی. اقتدارات و چند لوح دیگر. بی نا، بی تا.

۳۳. کتاب ایقان. هوفهایم: مؤسسه‌ی ملی مطبوعات بهائی آلمان، ۱۳۷۷ ش.

۳۴. کتاب اقدس. حیفا: مرکز جهانی بهائی، ۱۹۹۵ م.

۳۵. کتاب بدیع.

۱. سعیدی، نادر. معمای شیخ احمد احسائی. نسخہ دیجیٹالی.